





سلسله‌گفتارهای
تبلیغی «روشنای امید»

تهیه شده: در معاونت آموزش و پژوهش تشکل فراگیر تبلیغ گروهی طلاب

پدیدآور: گروه تبلیغی راه‌بهشت



عنوان کتاب: سلسله گفتارهای تبلیغی «روشنای امید»

تهیه و نشر: در معاونت آموزش و پژوهش تشکّل فراگیر تبلیغ گروهی
طلاب

پدیدآور: گروه تبلیغی راه بهشت

نویسندگان: حجت الاسلام محمد سلطانی، سرکار خانم زهرا سادات
موسوی، حجت الاسلام محمد میرزایی، حجت الاسلام قدیر اسفندیار

نوبت چاپ: اول: محرم الحرام ۱۴۴۴

طراح جلد: سید امیرحسین حسینی عارف

صفحه آرا: حسین زارعی زیاری

مکان: قم، خیابان جمهوری، میدان سپاه، انتهای
خیابان اخلاقی، ساختمان شهید حقانی،
پلاک ۴۷

۰۲۵۳۲۴۰۰۳۶۰-۲

۰۹۰۲۴۱۰۹۸۰۶

www.bastefarhangi.ir

@bastefarhangi



فهرست

- ۱۵ مجلس اول: پیروزی مستضعفان، وعده‌ی خداست!
- ۲۷ مجلس دوم: نترسید! وعده‌ی خدا حق است
- ۳۷ مجلس سوم: در ناامیدی بسی امید است
- ۴۹ مجلس چهارم: باور نکردنی ولی واقعی!
- ۶۱ مجلس پنجم: امید باوری اقتصادی در قرآن
- ۷۷ مجلس ششم: امید باوری در حوزه ازدواج و تشکیل خانواده



مقدمه

امروزه مهم ترین وظیفه ای که برعهده ی مبلغین قرار گرفته است « جهاد تبیین» با هدف «امیدآفرینی» در اقشار مختلف مردم می باشد . در بیانیه ی گام دوم انقلاب اسلامی نیز به اهمیت این موضوع به طور ویژه اشاره شده است ؛ بیانیه ای که نقشه ی راه حرکت انقلاب و تعیین کننده ی اولویت ها در مسیر رسیدن به آرمان های انقلاب می باشد ؛ آرمان هایی که خون بسیاری در راه تحقق آنها ریخته شده و برای شکل گیری آن مجاهدت های عظیمی صورت گرفته است . حال نوبت ماست که جهاد خود را در گام دوم انقلاب بشناسیم و مسئولیت و نقش خودمان را اجرا کنیم .

رهبر معظم انقلاب در بیانیه ی گام دوم ، « جهاد امیدآفرینی» را نخستین و ریشه ای ترین جهاد معرفی می نمایند و «امید به آینده» را مهم ترین لازمه ی رشد و پیشرفت در گام دوم انقلاب ذکر می کنند : امید به اینکه تمام وعده های الهی در آینده محقق می گردد و حق بر باطل پیروز می شود ، امید به اینکه اگر خدا را یاری کنید خدا نیز شما

را یاری می کند ، امید به اینکه تمامی آرمان های انقلاب قابل تحقق هستند و میتوان کلمه ی توحید را در تمامی عالم فراگیر کرد .

بدون امید نمی توان هیچ قدمی برداشت و پیشرفتی کرد همانطور که در مفاهیم دینی ما نیز اهمیت بسیاری برای امیدوار بودن ذکر شده است . جامعه ی مایوس و ناامید قطعاً شکست خواهد خورد و نابود می شود اما جامعه ای که امیدوار به آینده و خوش بین باشد ، میتواند سختی ها را هرچه که باشد تحمل کند و در برابر دشمنان مقاومت نماید .

در مقابل دشمن نیز این مسئله ی کلیدی را فهمیده و برای متوقف کردن جریان انقلاب ، تمام زر و زور خود را به کار گرفته و برنامه ی اصلی خود را ایجاد ناامیدی در جامعه قرار داده است و امید به آینده ی انقلاب را امیدی کاذب و غیر واقعی معرفی می نماید :

«در طول این چهل سال -و اکنون مانند همیشه- سیاست تبلیغی و رسانه ای دشمن و فعال ترین برنامه های آن، مایوس سازی مردم و حتّی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیتها، پنهان کردن جلوه های امیدبخش، بزرگ کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسّنات بزرگ، برنامه ی همیشگی هزاران رسانه ی صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است» (بیانیه ی گام دوم انقلاب اسلامی)

امید به آینده ی انقلاب ، امیدی صادق و براساس واقعیت هاست و هیچکس نمی تواند منکر این مسئله شود ؛ زیرا پیشرفت هایی که در گام اول انقلاب با وجود تمامی دشمنی ها و سنگ اندازی ها صورت گرفت ، چشمگیر و بسیار درخشان بود و علاوه بر این ما معتقدیم به

اینکه دین خدا را یازی می کنیم و ایمان داریم به نصرت الهی و دشمن از همین موضوع می ترسد :

« امروز سعی دشمن این است که ایمان دینی را تضعیف کند ، امید را تضعیف کند ، خوش بینی به آینده و به مدیریت کشور را تضعیف کند.» (۱۴۰۱/۳/۲۲)

مبلغین به عنوان سرداران خط مقدم این جهاد ، بیشترین ارتباط و تاثیر را می توانند بر روی مردم داشته باشند و این امید صادق که غبار ، آن را فراگرفته است را شفاف نمایند . اگر کسانی که تریبونی دارند و صدای آنها شنیده می شود علیه تبلیغات دشمن صحبت نکنند و اهداف دشمن را نشناسند و این موج ناامیدی کاذب از آینده ی انقلاب را از بین نبرند ، دشمن را در رسیدن به اهدافش کمک نموده اند و ضربه ی بزرگی را به انقلاب وارد می کنند .

این اثر در راستای گفتمان تبلیغی ماه محرم الحرام ۱۴۴۴ هجری قمری تولید شده است و حاصل زحمات حجت الاسلام اسفندیار (مدیرگروه تبلیغی راه بهشت) و همکاران شان می باشد که به بررسی امیدباوری و کانون های ناامیدی از نگاه قرآن می پردازد . معاونت آموزش و پژوهش تشکل فراگیر با قدردانی از زحمات این گروه تبلیغی که تلاش بسیاری را در جمع آوری این مطالب نموده اند برای تمامی آن عزیزان توفیق روزافزون را مسئلت می نماید .

معاونت آموزش و پژوهش

تشکل فراگیر تبلیغ گروهی طلاب

مجلس اول

پیروزی مستضعفان،
وعده‌ی خداست!

حجت‌الاسلام محمد سلطانی، سرکار خانم زهرا سادات موسوی

برگرفته از تفسیر همگام با وحی (جلد چهارم)



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

مقدمه (امید باوری در کلام رهبری)

در سال‌های اخیر مقام معظم رهبری، دائماً بر کلیدواژه امید و امیدآفرینی تأکید دارند و در سخنرانی‌های متعددی سخن از امید به میان آورده اند. چنانچه در بیانیه گام دوم می‌فرمایند:

«توصیه‌ی من، امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه‌ی قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. اینجانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جست‌ام، اما خود و همه را از نومیدی بیجا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر میدارم... سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن، مآیوس‌سازی مردم و حتی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیت‌ها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، بزرگ کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسّنات بزرگ، برنامه‌ی همیشگی هزاران رسانه‌ی صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است؛ و البته دنباله‌های آنان در

داخل کشور نیز قابل مشاهده‌اند که با استفاده از آزادی‌ها در خدمت دشمن حرکت می‌کنند. شما جوانان باید پیش‌گام در شکستن این محاصره‌ی تبلیغاتی باشید. در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و نومی‌دی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شما است.»

۲۲/۱۱/۱۳۹۷، بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران

در جای دیگر می‌فرمایند:

«اگر امید نباشد هیچ کدام از کارهای بزرگ انجام نمی‌گیرد»

۰۴/۰۷/۱۳۹۸

«من... با ناامید شدن بشدت مخالفم...؛ در مقابل مشکلات اگر بنا بود ناامید بشویم، آن نسل‌های قبل از شما اصلاً حرکتشان متوقف می‌شد و ما امروز باز در همان دوران طاغوت و انجماد و عقب‌ماندگی، وابستگی و فساد بودیم. ناامید نباید شد؛ هیچ چیزی برای شمای جوان موجب ناامیدی نباید بشود. این کشور هم همان کشوری است که از یک وضع بشدت تأسف بار به اینجا رسیده که شمای جوان... می‌توانید نخبه بشوید، می‌توانید به قول خودتان برچسب نخبگی به خودتان بزنید!... کشور به اینجا رسیده؛ این را قدر بدانید. ناامیدی سم است؛ این را بدانید. هیچ بهانه‌ای مجوز ناامیدی نمی‌شود.»

بیانات در دیدار مدال‌آوران المپیادهای علمی و اعضای تیم ملی

والیبال جوانان- ۱۶/۰۵/۱۳۹۸

«در آن دوگانه‌ی امیدواری و نومی‌دی از دوگانه‌های مواجهه با حوادث، دچار نومی‌دی هم نباید بشویم: ﴿لَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ - که در سوره‌ی یوسف است-



این مربوط به مسائل دنیایی است؛ «لا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» مربوط به مسائل معنوی نیست، مربوط به پیدا کردن یوسف است: یا یَتَىٰ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ؛ (۱) «لا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» در پیدا کردن یوسف، که یک امر دنیایی است. پس بنابراین، این «لا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» یک امر کلی است در امور دنیایی. البته در امور اخروی هم همین جور است اما آیه در مورد امور دنیایی است. لا تَأْتِسُوا! چرا انسان مأیوس باشد؟ نخیر، ما امیدواریم که بتوانیم بینی این قدرت‌های مستکبر را به خاک بمالیم و رغم آنفشان کنیم؛ می‌توانیم این کار را [بکنیم]، امیدواریم؛ [اگر] تلاش کنیم، همت کنیم، بخواهیم، به خدا توکل کنیم، از خدا بخواهیم، می‌شود.»

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری - ۲۳/۱۲/۱۳۹۷

برای امیدآفرینی چه خوب است که با استفاده از قرآن کریم، انرژی امیدآفرینی را به مخاطبین تزریق کرد. یکی از بهترین سوره‌ها در امیدآفرینی، «سوره قصص» است. سوره قصص چهار و هشتمین سوره نازل شده بر قلب نازنین پیامبر ﷺ است که در شعب ابی طالب و یا پس از آن، در آن شرایط سخت تحریمی آمده است، زمانی که مسلمانان به شدت نگران آینده‌ی راهشان و بیمناک بر جان رهبرشان بودند و ممکن بود که بترسند و کم بیاورند و یا از پیروزی نا امید شوند. شرایط شعب ابیطالب آنقدر دردناک بود که حضرت علی ع در توصیف آن در نامه‌ای به معاویه چنین نوشته است:

«خویشان ما (قبیله قریش) بر این شدند که پیامبر ما را بکشند و نسل ما را براندازند. درباره‌ی ما تصمیم گرفتند و ستم‌ها روا داشتند. خواروبار از ما قطع کردند و آب گوارا از ما بازگرفتند و ما را در جایگاه

بیم و هراس نشاندهند و جاسوس‌ها بر ما گماشتند و ما را ناچار ساختند تا در میان کوهی ناهموار پناه جوییم و بدین اکتفا نکرده جنگ علیه ما افروختند و پیمان‌نامه در میان خود علیه ما نوشتند بدین مضمون که با ما هم خوراک نشوند و با ما آب ننوشند و با ما وصلت و ازدواج نکنند و خرید و فروش ننمایند و از آنان در امان نباشیم تا اینکه محمد(ص) را در اختیار آنان نهادیم تا اینکه وی را بکشند و جسدش را مثله [=قطعه قطعه] کنند. جز در موسم حج و عمره ما بنی هاشم از امنیت برخوردار نبودیم. اما مشیت خداوند درباره ما چنین قرار گرفت که ما با تمام وجود از آن حضرت دفاع کنیم. و پروانه وار شمع وجودش را طواف نماییم و با شمشیرهای خود شب و روز از او حمایت کنیم. مومنانمان به انگیزه نیل به پاداش پروردگار و کافرانمان به منظور دفاع از حریم قوم و تبار از وجود مقدس وی حمایت می‌کردند.»^۱

در شرایطی که مومن و کافر از جان پیامبر مراقبت می‌کردند و ابوطالب و فرزندش شب‌ها در دو طرف بستر رسول خدا می‌خوابیدند، خدای متعال با نزول سوره‌ی قصص و بیان زیبایی‌های فرازهایی از داستان حضرت موسی ع‌ع که به دقت تمام انتخاب شده است، سعی نمود تا روح امید را در دل همه‌ی مومنان بدمد. مومنانی که به تازگی وارد اسلام شده بودند و دور پیامبر گرد آمده بودند. قرآن با این سوره، آنان را نسبت به حمایت قطعی خود امیدوار کرد. برای کشف شیوه امیدآفرینی و امیدباوری در این سوره باید فرازهای این سوره را به طور خلاصه مورد بررسی قرار دهیم.

سوره قصص اهداف زیر را دنبال می‌کند:

دادن وعده‌ی پیروزی به مؤمنان مکه.

تضمین پشتیبانی از مومنان و حفظ و مراقبت از رهبر آنان.

دادن وعده‌ی شکست جریان مستکبر و قدرتمند مکه

گرفتار کردن مستکبران به مشکلاتی که نگران آن بودند.

در بخش اول (آیات ۱ تا ۶): گزارش اجمالی از مقصود سوره و جریان

امامت حضرت موسی علیه السلام و حکومت مستضعفان و شکست و هزیمت

فرعونیان بیان شده است.

در بخش دوم (آیات ۷ تا ۴۳) به بیان تفصیلی مراحل حفظ و

تقویت حضرت موسی علیه السلام و شکست فرعون و سپاهیان‌ش پرداخته که

خود به سه قسمت تقسیم می‌شود:

الف) گزارش خطرهای پیش‌آمده برای حضرت موسی علیه السلام و

حمایت از وی در دوره‌ی کودکی (آیات ۷ تا ۱۳).

ب) حفظ حضرت موسی علیه السلام و تقویت ایشان در دوره‌ی جوانی،

که از فرار از مصر و رفتن به مدین، تا بازگشت به سرزمین مصر ادامه

می‌یابد (آیات ۱۴ تا ۲۸).

ج) دوره‌ی رسالت حضرت موسی علیه السلام و درگیری‌ها و کشمکش‌های

فرعونیان با وی تا شکست آن‌ها و پیروزی موسی علیه السلام.

تشریح آیات:

از عبارت (لَقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) که ایمان مؤمنان را با فعل «يُؤْمِنُونَ» یاد

کرده، نه با صفت «مُؤْمِنُونَ»، استفاده می‌شود که فایده‌ی تلاوت این

سوره، به جامعه‌ای می‌رسد که عمل مؤمنانه انجام دهند؛ هرچند که

هنوز ایمان، صفت رایج آن‌ها نشده باشد.

﴿نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

در این سوره از گروه مؤمنان باعنوان «قوم» یاد شده، تا معلوم



شود هنگام نزول این سوره، جمعیت آنان شکل گرفته و خود قومی جدا از دیگر اقوام بودند که وابستگی‌های نَسَبی داشتند. خدای متعال به این گروه مستضعف، وعده می‌دهد که رهبر آن‌ها را حفظ کند و آنان را به پیروزی برساند.

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١﴾﴾

(إِنَّ فِرْعَوْنَ) به نظر برخی نام فرعون زمان تولد موسی علیه السلام، «رامیس دوم» بود که در محاسبات مورخان، پادشاه سوم از پادشاهان دودمان نوزدهم مصر بود. وی کشورگشایی بزرگ و پر قدرت بود. همو بود که موسی علیه السلام در زمانش تولد یافت.^۱ رامیس، کشور مصر را به ۳۶ ایالت تقسیم کرد و بر هر ایالت حاکمی قرار داد.^۲ سیاست کلان وی، دسته‌بندی مردم به گروه‌های گوناگون و ایجاد رابطه‌ی فرماندهی و فرمان‌بری میان آن‌ها بود؛ این‌گونه نظام‌دهی، علامت تمامیت قدرت و تسلط و نفوذ حاکم مرکزی بر مردم است.

فرعون، علو در زمین داشت و با قهر و غلبه و تکبر، با مردمش رفتار می‌کرد. او مردم مصر را به یک چشم نگاه نمی‌کرد. وی مصریان را به دو دسته‌ی مصریان و مهاجرین بنی‌اسرائیل که ادامه‌ی نسل یعقوب بودند و پس از بزرگی و شهرت یوسف علیه السلام، به مصر هجرت کردند، تقسیم کرد و مراقب بود تا بنی‌اسرائیل قدرت پیدا نکنند.

تعبیر (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) به شدت و عمق فساد در وجود فرعون اشاره دارد. وی در این میان، برخورد ویژه‌ای با مصریان مهاجر (بنی‌اسرائیل) داشت. این گروه را ضعیف می‌شمرد و مراقب بود که

۱. ابن‌عاشور، التحریر و التتویر، ج ۲۰، ص ۱۰.

۲. همان.



مبادا به قدرت رسند. وی برای این کار، به نسل‌کشی تدریجی آن‌ها روی آورد. پسرانی را که از آن‌ها تولد می‌یافت، می‌کشت و زنان آن‌ها را زنده نگه می‌داشت. این رفتارشان نشان می‌داد که او از فسادگران بود.

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ) یعنی فرعون با ضعیف حساب کردن بنی‌اسرائیل، خیال می‌کرد که می‌تواند نسل آن‌ها را براندازد و زنان آن‌ها را به دلخواه خود، باقی نگه دارد تا در خدمت مطامع مصریان و خدمات اجتماعی پایین، مانند پرستاری بچه و کلفتی و مشاغل پست، به بیگاری گرفته شوند؛ درحالی که خواست خدا، خلاف خواسته‌ی فرعون بود. «نَمُنَّ» متنی بزرگ و نعمتی سنگین است که در این جا بیانگر عظمت و بزرگی و ارزش رهبری و امامت یک جامعه بر دیگر جوامع است.

پیش از این سوره، در سوره‌ی اعراف نیز، از وراثت بنی‌اسرائیل سخن به میان آمد. در قسمتی از آن سوره، قتل نوزادان پسر بنی‌اسرائیل و باقی گذاردن دخترانشان از سوی فرعون را، خبر داده است. موسی عَلَيْهِ السَّلَام در این مقطع زمانی، مردمش را به یاری جستن از خدا، و صبر و شکیبایی توصیه کرد و فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ». در این جا به قرینه‌ی سیاق استفاده می‌شود که بنی‌اسرائیل فهمیده بودند فرعون درصدد نسل‌کشی تدریجی بنی‌اسرائیل است و موسی عَلَيْهِ السَّلَام با پاسخ خود، یادآور می‌شود که اختیاردار زمین، پادشاه یا قبطیان نیستند؛ بلکه نابودی و ماندگاری اقوام به دست خداست.^۱ هم‌چنان‌که در ادامه‌ی اعتراض مردم پاسخ داد:

۱. اعراف، ۱۲۸ / ۳۹، رک: همگام با وحی، ج ۲، ص ۴۷۶.



«امید است که خدای متعال دشمنانتان را نابود کند و شما را
جانشین آن‌ها در زمین قرار دهد. به عبارت بهتر، دشمنی را که درصدد
ریشه‌کن کردن شماست، نابود کرده و شما را به جای او می‌نشانند و
سپس بر عمل‌کرد شما نظارت می‌کند.»^۱

خدای متعال پس از نابودی فرعونیان بیان می‌کند:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي
بَارَكْنَا...﴾؛

به بنی اسرائیل که ضعیف نگه داشته شده بودند یا آن‌ها را ضعیف
تصور می‌کردند، مشرق‌ها و مغرب‌های سرزمینی را که به آن برکت
داده بودیم، منتقل کردیم.»

مراد از این سرزمین، مناطق شامات و مصر بود که زیر سلطه‌ی
فرعون به حساب می‌آمد.

در سوره‌ی شعراء ۴۷ / ۵۹ نیز، پس از بیان جریان غرق شدن
فرعونیان، می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾؛ قصه، همین بود؛ این‌گونه این‌ها
را خارج کردیم و بنی اسرائیل را وارث باغ‌ها و چشمه‌ها و گنج‌ها و
جایگاه‌های ارزشمند کردیم.»

در آن جا توضیح دادیم که مراد، آن نبود که بنی اسرائیل فقط
وارث همان داشته‌های مصریان شدند؛ زیرا موسی عَلَيْهِ السَّلَام خود به مصر
بازنگشت؛ بلکه مراد آن است که این نعمت‌ها از قوم فرعون گرفته
شد و به بنی اسرائیل داده شد. ضمیر «ها» به نعمت‌ها برمی‌گردد؛
اما نه به عنوان نعمت عینی و مشخص قوم فرعون؛ بلکه به معنی



نعمت‌هایی از نوع آن‌ها، چراکه خدا به آن‌ها زمین کنعانیان، حیثیان، اموریان و آرامیان را داد.

به عبارتی خداوند می‌فرماید: دربرابر پادشاه، ما اراده‌ی دیگری داشتیم. خواستیم به همین گروهی که ضعیف نگه داشته شده بودند، در زمین، نعمت بزرگ و سنگینی بدهیم و آن‌ها را امام و پیشوای دیگر جوامع قرار دهیم و ثروت‌های زمین را به آن‌ها منتقل کنیم و به آن‌ها قدرت و سرزمین عطا کنیم.

﴿وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^(۶)

تمکین در زمین، قدرت بخشیدن و دراختیار گذاشتن امکانات آن می‌باشد، پس از آن‌که در زمین جایی نداشتند. یعنی؛ و ما به بنی‌اسرائیل پس از آن‌که در زمین جایی نداشتند، قدرت بخشیدیم و سرزمین مصر و شامات را با امکاناتش دراختیار آن‌ها گذاشتیم و درمقابل به پادشاه مصر، وزیر او، هامان و سپاهیان پیرو آن دو، آن‌چه را که از آن می‌ترسیدند، نمایان‌دیم؛ ترس از به قدرت رسیدن بنی‌اسرائیل. البته ما برخلاف خواست آن‌ها، عمل کردیم.

مفاد آیات، جریان بنی‌اسرائیل و فرعونیان را برای پیامبر ﷺ و مؤمنان معدود مکه، به عنوان نمونه، بیان می‌دارد. همان‌ها که مورد برخورد‌های بی‌رحمانه‌ی قدرتمندان مشرک مکه بودند، تا آن‌جا که یا به حبشه پناه برده بودند و یا زیر شدیدترین فشارهای مشرکان مکی، زندگی می‌کردند و حتی گرفتار تحریم و محاصره در شعب ابی‌طالب بودند. در این شرایط سخت، بیان وضعیت موسی عليه السلام و یارانش، و غلبه‌ای که به لطف خدا بر دشمنانشان یافتند و ذکر سرانجامی که ظالمان مصری به آن دچار شدند، که همان شکست و هزیمتی بود



که از آن بیم داشتند و علی‌رغم همه‌ی تلاش‌هایشان به آن گرفتار شدند، نمونه‌ای برای مؤمنان مکه بود. همین نمونه در روایات اسلامی، بر حکومت و غلبه‌ی همه‌ی گروه‌های مستضعف مؤمن، بر مستکبران عالم و به رهبری امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ تَحِيَّتُهُ تطبیق شده است. در روایتی از سیدالعابدین، علی بن‌الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، آمده است: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَشِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ عَدُوَّنَا وَأَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَأَشْيَاعِهِ»^۱؛ سوگند به خدایی که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به رسالت همراه با بشارت و بیم فرستاد، نیکان از ما اهل بیت و شیعیان آن‌ها، در جایگاه موسی و شیعیان او قرار دارند. و دشمنان ما و پیروانشان، در جایگاه فرعون و همراهانش هستند.

در روایتی دیگر امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «لَتُعْطَفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ: وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲ دنیا پس از چموشی، همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده‌اش خودداری می‌کند و برای بچه‌اش نگه می‌دارد، به ما روی می‌آورد. سپس آن حضرت به‌دنبال این سخن، تلاوت کردند: «می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آن‌ها را پیشوایان زمین و وارثان آن قرار دهیم.»

از همین روی با استناد به این آیات باید به پیروزی مستضعفان امیدوار بود. این وعده‌ی الهی است. با این تفاوت که رفتار شیعیان امام زمان، مثل رفتار شیعیان حضرت موسی نخواهد بود. بلکه رفتاری مومنانه و متعهدانه در ارتباط با امامشان و در برابر فرعون زمان خواهند داشت.

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.



مجلس دوم

نترسید! وعده‌ی خدا حق است

حجت الاسلام محمد سلطانی، سرکار خانم زهرا سادات موسوی

برگرفته از تفسیر همگام با وحی (جلد چهارم)



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين
در بخش دوم سوره‌ی قصص، یعنی در آیات ۷ تا ۴۳، جریان
اراده‌های ظالمانه‌ی فرعونیان درباره‌ی موسی عليه السلام و بنی اسرائیل و
پشتیبانی خدا از آن حضرت و قومش، به تفصیل بحث می‌شود. به دنبال
تصمیم دستگاه پادشاهی درباره‌ی نسل‌کشی تدریجی بنی اسرائیل و
حکمی که درباره‌ی کشتن نوزادان پسر صادر کرده بودند، بیان می‌شود
که چگونه موسی عليه السلام، یعنی همان کسی که دشمن از او می‌ترسید،
در دامان دشمن، نگهداری شد؛ درحالی که پادشاه در اوج قدرت، و
موسی عليه السلام در اوج ضعف بود.

پس از آن که فرعونیان بر اثر پیش‌گویی یا تعبیر خواب‌گزاران
متوجه شدند که درمیان بنی اسرائیل، کودکی ظهور خواهد کرد که پایه‌ی
حکومتشان را متزلزل و آن‌ها را نابود می‌سازد، تصمیم به نسل‌کشی
تدریجی گرفتند. آنان دستور دادند تا پسران نوزاد بنی اسرائیل، کشته
شوند. در این ایام، موسی عليه السلام تولد یافت. مادرش با تولد نوزاد پسر،
نگران شد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ

«وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾»

«در این هنگام بود که به مادر موسی، الهام کردیم فرزندت را شیر بده و آن‌گاه که بر جان او ترسیدی، وی را در رودخانه بینداز و نه نگران جان او باش و نه غمگین به خاطر از دست دادن او؛ زیرا ما او را به تو برمی‌گردانیم و وی را در زمره‌ی پیامبران خود قرار خواهیم داد.»

شاید دستور شیر دادن به موسی عليه السلام، برای انس گرفتن وی با شیر مادر، پیش از مفارقت از او باشد تا زمینه‌ی نپذیرفتن دیگر شیرها و پذیرش شیر مادرش در آینده فراهم شود. تورات، سفر خروج، فصل دوم، مدت شیردادن موسی عليه السلام را سه ماه دانسته است.

خدای متعال با جمله‌ی «وَلَا تَخَافِي» به مادر موسی دل‌داری داده و ترس وی بر جان فرزندش به سبب شناور شدن بر آب‌های روان را به آرامش تبدیل می‌کند.

عبارت «وَلَا تَحْزَنِي» نیز به حالت پیش‌آمده برای مادر موسی، در اثر از دست دادن فرزند محبوبش اشاره می‌کند؛ چراکه این حالت، دوام نخواهد داشت. «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ»، دلیل این‌که چرا مادر موسی نباید محزون باشد را بیان می‌کند؛ اما به‌طور ملازمه، اشاره دارد که او نباید ترسی داشته باشد؛ چراکه وعده‌ی بازگشت فرزند به مادر، قطعاً وعده‌ی زنده ماندن او نیز می‌باشد. اما آیا اگر مادر موسی به وعده‌ی الهی باور نداشت و به آن امید نمی‌ورزید آیا به راستی جان فرزندش در امان بود و قصه موسی طور دیگری رقم نمی‌خورد؟ پس باید به وعده‌ی الهی امیدوار بود و به سخن خدا اطمینان داشت. راه‌هایی از بن بست مشکلات همین است و بس.

این عبارت نترس و نگران نباش در این آیه، یک خطاب مختص



به مادر حضرت موسی ع نیست. بلکه خطابی درس آموز به همه‌ی مومنان است. این یک سنت الهی است. هر مومنی که به خدا اعتماد کند و به این سنت الهی ایمان داشته باشد، خداوند غم و غصه‌ی او را به شادی تبدیل می‌کند.

﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ ﴿٨﴾﴾

پس از آن که صندوق حامل موسی، به آب افکنده شد، آب، صندوق را به سمت قصر پادشاه بُرد. در آن جا برخی از وابستگان و افراد خانواده‌ی پادشاه، متوجه صندوق شدند. صندوق را از آب گرفتند و در آن موسی را یافتند. این خانواده، موسی را گرفتند تا فرجام و عاقبتش، دشمنی وی با آن‌ها باشد، و آن چه را که از آن واهمه داشتند، یعنی ظهور قدرتی که حکومت را از دستشان بگیرد، اتفاق افتد.

در پایان همین آیه خدای حکیم تاکید می‌کند که پادشاه و وزیر و سپاهیان، ناصواب عمل می‌کردند. آنان با کشتن فرزندان بی‌گناه بنی‌اسرائیل، سعی می‌کردند جلوی تقدیر حتمی خدا را بگیرند.

روشن بود که قصد فرعونیان از گرفتن موسی عليه السلام از آب، زنده نگه داشتن دشمن خود و گرفتار آمدن در غم و غصه نبود؛ اما عاقبت کار چنین شد.

﴿وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكِ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾﴾

نوزاد را پیش پادشاه آوردند. مهر موسی به دل همسر پادشاه نشست. درحالی که دستگاه پادشاه به‌طورطبیعی، تصمیم به کشتن او داشت، همسر پادشاه به وی گفت: «این کودک روشنی و شادی آفرین چشم من و توست. وی را نکشید. شاید به سود ما باشد و در خدمت

امورات زندگی ما قرار گیرد، یا آن‌که حتی او را فرزند خوانده‌ی خود قرار دهیم». این سخنان را درحالی می‌گفت که وی و فرعونیان درک نمی‌کردند چه اتفاقی در انتظارشان است.

﴿ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أَمْرٍ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاصِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ ﴾

آیه‌ی ۱۰، حال مادر موسی، پس از افکندن نوزادش به رود نیل را بیان می‌کند.

ما با الهام خود، به مادر موسی وعده دادیم که ترس و اندوهی نداشته باشد؛ چراکه عاقبت، فرزندش، زنده می‌ماند و او را به‌سویش برمی‌گردانیم و از پیامبران ما می‌گردد. با این وعده‌ی الهی، دلش از دغدغه‌ها و نگرانی‌های مربوط به موسی خالی شد؛ درنتیجه دلش بسته ماند. اگر این فراغت دل، برایش پیدا نمی‌شد، مسأله‌ی موسی دلش را چنان به خود مشغول می‌کرد که نمی‌توانست سرّ موسی را فاش نسازد؛ اما با این لطفی که ما به مادر موسی کردیم، او از صاحبان آرامش و طمأنینه‌ی قلبی شد. مادر موسی، خواهرش را پی‌جوی موسی کرد. وی از مکانی دور، دنبال جریان موسی بود.

پس از آن‌که پادشاه پذیرفت که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را نگهداری کند، مسأله‌ی جدیدی پیش آمد؛ باید او را برای شیرخوردن و پرستاری، به دایه و خانواده‌ای می‌سپردند. هردایه‌ای که می‌آمد، نوزاد از پذیرش او امتناع می‌کرد. گفته شده این جریان تا سه روز ادامه داشت و نوزاد،



هیچ کدام را نمی پذیرفت. کلمه‌ی «حَرَمَتَا»، نشان می دهد که نپذیرفتن شیردهندگان از سوی نوزاد، به اراده‌ی الهی بود.

تعبیر «أَهْلٍ بَيْتٍ» نشان می دهد که در آن زمان، شیردهنده‌ها، نوزاد را نزد خود و در خانه‌ی خود نگهداری می کردند؛ لذا مریم، خواهر موسی علیه السلام، به پادشاهیان گفت: «می خواهید خانواده‌ای مناسب به شما معرفی کنم؟» «لَکُم» نشان از سود این کفالت، برای خانواده‌ی پادشاه دارد.

ما موسی را به مادرش برگردانیم تا آن که چشمش روشن شود و غمگین از دست دادن نوزادش نباشد و نیز بداند که وعده‌ی خدا درباره‌ی بازگرداندن موسی به او، درست، و موافق واقع بود؛ هرچند پیش تر مردم، به درستی وعده‌های الهی آگاهی ندارند.

﴿وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾﴾

از عبارت «وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» استفاده می شود که مردم به طور غالب، حتی با وجود تحقق وعده‌های الهی، نسبت به آن‌ها دانایی پیدا نمی کنند و نمی دانند آن چه صورت گرفته، تصادفی نیست؛ بلکه عملی شدن وعده‌ای از وعده‌های الهی است. در سوره‌ی اعراف ۳۹ / ۱۸۹ و ۱۹۰ می فرماید که برخی، فرزندان سالم و شایسته، از خدا تقاضا می کنند؛ اما هنگامی که خواستشان محقق شد، دیگران را در این امر شریک خدا قرار می دهند: ﴿فَلَمَّا أَثَقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْتَنَا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَهُ لُهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ...﴾؛ و هنگامی که سنگین شد، از خدایی که پروردگارشان است، خواستند: «اگر فرزندی شایسته به ما دهی، قطعاً از سپاس گزاران خواهیم بود»؛ ولی هنگامی که خدا، فرزند شایسته‌ای

به آن دو داد، برای او، در آن چه به آن دو داده بود، شریکانی قرار دادند و خدا از آن چه شریک او قرار می دهند، برتر است». بنابراین، بسیاری از مردم در زندگی خود، شاهد تحقق وعده های خدا در رزق فرزندان، رزق زندگی مشترک و رزق پیروزی در برابر دشمنان هستند، اما حتی با وجود تحقق آن ها، به وعده های الهی، آگاه نمی شوند.

حکمت زیبای قرآن در توضیح مقاصد خود، در آیات این بخش، به خوبی نمایان شده است. در آیه ی ششم بیان فرمود که به فرعون و سپاهیان، خلاف آن که انتظار می کشند، نشان می دهد و جریان مستضعف را در زمین تمکن و فرصت می دهد. در آیات ۶ تا ۱۳ بیان فرمود که ترس و غم و دل نگرانی، چیزهایی بود که فرعونیان از آن گریزان بودند؛ اما نادانسته و به دست خود، با همه ی این نگرانی ها مواجه شدند و به جای آن، هر سه مورد امنیت (مطابق آیه ی دهم)، شادی، و روشنی چشم (مطابق آیه ی سیزدهم) به مادر موسی و خانواده ی وی داده شد.

از بررسی مجموعه ی آیات یادشده (۷ تا ۱۳) استفاده شد که خدای متعال در گیرودار جریان حق و باطل، و مستضعف و مستکبر، غلبه و حاکمیت جریان حق و مستضعف را اراده کرده؛ هرچند جریان باطل و استکباری در اوج قدرت و تسلط باشد و جریان حق مدار درنهایت ضعف و ناتوانی. حتی اگر لازم شود، حق مداران، بلکه رهبر اصلی مبارزه با ستمگران را، به وسیله ی رهبر اصلی ستمگران، نگهداری خواهد نمود.

هرچند در این جا، وعده به مادر موسی است، اما باتوجه به جمله ی پایانی آیه، به همه ی وعده های الهی اشاره دارد و به مخاطب



یک قاعده‌ی عمومی را یادآور می‌شود. این قاعده، همان سنت همیشگی خدا در مواجهه مومنان با دشمنان خداست.

نمونه‌های حقانیت وعده‌ی الهی بیش از آن است که به شماره درآید. لکن در تاریخ معاصر روشن‌ترین و بزرگترین آن، جریان هشت سال دفاع مقدس بود؛ هشت سال رویارویی نابرابر یک نظام نوپا با انبوهی از قدرت‌های تا دندان مسلح! کشوری که در زمان جنگ، حتی قادر به ساختن یک فشنگ نبود امروز موشک نقطه زن و قاره پیما می‌سازد. کشوری که در زمان جنگ حتی سیم خاردار نمی‌توانست تولید کند، امروز فضاپیما و پهباد و ناو هواپیمابر و اقیانوس پیما می‌سازد. این‌ها همه ناشی از روحیه‌ی امید و خداباوری است. همه‌ی این موفقیت‌ها جز با نصرت الهی محقق نمی‌شد. لذا در قرآن کریم فرمود: **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**. آنگاه که نصرت الهی بیاید و پیروزی فرا رسد. این یعنی وقتی یاری خدا بیاید، حتما پیروزی هم خواهد آمد. اگر در جایی پیروزی حاصل نشد، حتما نصرت الهی یا نبوده است و یا به طور کامل نبوده است. چرا که فرمود: **﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾**

از همین رو رهبر انقلاب در روز قوه قضائیه سال ۱۴۰۱ در دیدار با مسئولان این قوه فرمودند:

« ما در سال ۶۰، در مقابل این همه حادثه و شدت عمل توانستیم روی پای خودمان بایستیم و دشمن را ناامید کنیم، امروز هم می‌توانیم؛ خدای سال ۶۰، همان خدای امسال است؛ خدای دورانهای سختی و دورانهای گوناگون یکی است، همه‌ی سنت‌های الهی هم سر جایش





است. سعی کنیم خودمان را مصداق سنت‌های الهی در راه پیشرفت
قرار بدهیم؛ سعی مان این باشد.»



مجلس سوم

در ناامیدی بسی امید
است

حجت الاسلام محمد سلطانی، سرکار خانم زهرا سادات موسوی
برگرفته از تفسیر همگام با وحی (جلد چهارم)



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا
رَجُلَيْنِ يَمْتَنِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ
شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ
عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
فَلَنْ أَكُونَ ظَاهِرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ
مُبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ
أَتُرِيدُ أَنْ تَمُوتُنِي كَمَا قَتَلْتَنِي نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ
جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ
مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ
لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا
يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ
قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

این بخش به دوره‌ی دوم زندگی موسی علیه السلام اختصاص دارد. در این دوره، موسی علیه السلام در کاخ رفت و آمد دارد و به جوانی رشید و توانا تبدیل

شده و برای خود پیروان و حتی دشمنانی دارد. در این شرایط، مرتکب عملی می‌شود که دستگاه فرعونى علیه او شورش می‌کند و او را مجبور به فرار از مصر می‌کند.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾﴾

هنگامی که موسی به سن رشد رسید و از نظر جسمی و عقلی، کامل شد و استقلال یافت، به وی قدرت تشخیص قطعی صواب و خطای امور پیچیده، و دانش و آگاهی دادیم و این قدرت او، به دلیل نیکوکار بودن وی بود. و هر که آن‌گونه باشد که از خودگذشتگی کند و با دیگران به نیکوکاری معامله کند، به او حکم و علم می‌بخشیم.

«حُکْم» توان داوری و تشخیص درست و قطعی امور، که نشان دهنده‌ی عقلانیت بالای انجام‌دهنده‌ی آن کار است. حکیم، امور و پدیده‌های پیچیده را سنجیده، و به‌طور قطع، صواب را از خطا تشخیص می‌دهد. برخی گفته‌اند که مراد، نبوت است؛ درحالی که عبارت «وَكُذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» از عمومیت این عطا به دیگر نیکوکاران یاد می‌کند. نیکوکارانی که منحصر به انبیا نیستند.

به نظر می‌رسد مفهوم محسن، فراتر از عمل حَسَن و نیکو است. «مُحْسِن» که اسم فاعل احسان می‌باشد، به عملی فراتر از حد لازم اشاره دارد. برخی گفته‌اند: «احسان آن است که انسان بیش‌تر از آن‌چه برعهده دارد، انجام دهد و کم‌تر از آن‌چه بر اوست، بگیرد.»^۱ بنابراین موسی عليه السلام از محسنان بود؛ کسانی که از خودگذشتگی داشتند و با دیگران با عفو و صفح و رحمت فراتر از انتظارشان معامله می‌کردند. ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ



يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَانَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ
عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

موسی که در قصر زندگی می‌کرد، برخی مواقع به‌طور پنهانی و غیررسمی، به شهر می‌آمد. وی زمانی وارد شهر شد که مردم شهر از ورودش غفلت داشتند. در این میان، دو مرد را دید که در حد کشتن با هم دیگر گلاویز شده‌اند. یکی از آن‌ها از پیروان اعتقادی موسی، و دیگری از دشمنان فکری او بود. فردی که از پیروان موسی بود، از وی کمک طلبید. موسی با هدف دفاع از او، وارد دعوا شد و مشتی بر دشمنش زد، ولی همین مشتی، به زندگی او خاتمه داد. موسی که به حکم الهی برای دفاع از مظلوم، وارد کارزار شده بود، با خود گفت: «نزاع میان این دو، نقشه‌ی شیطان بود. او قصد دارد میان مردم، اختلاف و نزاع و درگیری ایجاد کند. شیطان به آشکاری دشمنی گمراه‌کننده است.»

روایتی از امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون وجود دارد که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام، نقل شده است. «فَوَكَرَهُ فَمَاتَ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي: الْأَقْتِتَالُ الَّذِي كَانَ وَقَعَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ، لَا مَا فَعَلَهُ مُوسَى علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ»^۱ برای این اساس، مرجع ضمیر در جمله‌ی «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»، قتل قبضی نمی‌باشد؛ بلکه ایجاد اختلاف، نزاع و درگیری در میان مردم است.

موسی می‌دانست که با اتفاقی که پیش آمد، در خطر افتاده است؛ در نتیجه به خدا عرض کرد که با این اتفاق، خود را به دردسر انداختم.

۱. مشهدی قمی، تفسیر کنزالذائق و بحرالغرائب، ج ۱۰، ص ۵۱ و ۵۲.

مرا از چشم دستگاه حکومت مخفی کن تا به دست عمال حکومت، گرفتار نشوم. خدا نیز وی را پوشاند؛ زیرا خدای متعال پوشاننده‌ی مهربان است.

این تفسیر موافق روایت منقول از امام رضا؟ ع می‌باشد. مأمون پس از آن‌که امام، مرجع «هَذَا» را شیطان دانست، از امام سؤال می‌کند: «پس چه معنا دارد که موسی عَلَيْهِ السَّلَام بگوید: "قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي". پروردگارا، من به خود ستم کردم؛ پس مرا بیامرز؟» امام فرمود: «معنایش این است که: پروردگار من، من خود را در غیر آن موقعیت شایسته، قرار دادم و نباید با این وضع، وارد شهر می‌شدم. "فَاغْفِرْ لِي"، یعنی مرا از دشمنانت پنهان کن تا به من دست نیابد و مرا به قتل نرسانند. خدا هم او را از چشم دشمنان پوشاند، که او پوشاننده‌ی مهربان است.» بنابر این تفسیر، غفران، پرده‌پوشی موسی عَلَيْهِ السَّلَام از دیگران است و به معنای چشم‌پوشی از گناه موسی عَلَيْهِ السَّلَام نمی‌باشد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (١٦) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

موسی به خدا عرض کرد: «ای مالک مدبرم، به شکرانه‌ی نعمت و قدرت بدنی‌یی که به من بخشیدی، هیچ‌گاه پشتیبان مجرمان نخواهم بود و این قدرت را در خدمت اهداف و مقاصد آن‌ها قرار نخواهم داد.»

﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ﴾ (١٨) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ﴾ (١٩) وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى

قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ
النَّاصِحِينَ ﴿٤١﴾

موسی پس از حادثه‌ی قتل قبطنی، در شهر باقی ماند و نسبت به عواقب درگیری پیش‌آمده، بیمناک و نگران بود و به همین خاطر، منتظر خبرهای دستگاه پادشاهی در واکنش به این جریان بود. در همین حال، ناگهان با صحنه‌ی عجیبی روبه‌رو شد. مشاهده کرد که همان پیرو دیروزی وی، دوباره با یکی از دشمنانشان گلاویز شده و از موسی عَلَيْهِ السَّلَام یاری می‌طلبد. موسی عَلَيْهِ السَّلَام به پیروش گفت: «بی‌تردید تو آدمی هستی که با کمال روشنی، هدفش را گم کرده است؛ چرا بدون توجه به موقعیت و شرایط، با دشمنان درگیر می‌شوی؟»

تفسیری که از آیه عرضه شد، روشن می‌سازد که خویشتن‌داری و اجتناب از درگیری با دشمنان مذهب و عقیده در شرایط ضعف و درگیری با آنان بدون اذن رهبر الهی، دستور مشترک به همه‌ی پیروان حق در همه‌ی زمان‌هاست و سرپیچی از آن، بی‌تردید، گمراهی آشکار و ناشی از بی‌توجهی به هدف و وظیفه می‌باشد.

از آیه استفاده می‌شود که مرد قبطنی، مجرم نبود و دفاع موسی عَلَيْهِ السَّلَام از وی، هم در ماجرای دیروز و هم امروز، همگی به حق و درست بود، و گذشت که منظور از تقاضای پوششی که در آیه‌ی شانزدهم صورت گرفت، پرده‌پوشی از مردم (و نه تقاضای غفران از پروردگار) بوده است.

موسی دید چاره‌ای ندارد مگر آن‌که بار دیگر به سود شیعه‌اش با دشمن درگیر شود. وقتی خواست وارد کارزار شود و به سوی دشمن بتازد، قبطنی گفت: «آیا می‌خواهی مرا همچون کسی که دیروز کشتی، به قتل‌رسانی؟ تو جز این نمی‌خواهی که در سرزمین مصر، قدرت را

به دست گیری و نمی خواهی از اصلاح طلبان باشی؟»

هنگام درگیری جدیدی که میان موسی و قبطی روی داد، مردی از دربار فرعون، با تلاش و سرعت، خود را از قصر به موسی رساند و به وی اطلاع داد که بزرگان حکومت در حال تصمیم گیری درباره ی صدور فرمان قتل تو هستند و به دنبال این خبر، از موسی خواست تا هرچه زودتر از شهر خارج شود و تأکید کرد از باب خیرخواهی و نصیحت، این تقاضا را از او دارد.

موسی که پس از حادثه ی قتل قبطی، منتظر پیامدهای مربوط به حادثه بود، این خبر را جدی گرفت و با ترس و درحالی که منتظر پیش آمدهای جدید و مراقب اطراف بود، از شهر

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾﴾

(وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ) موسی علیه السلام از شهر خارج شد و تصمیم گرفت به سمت مدین برود. مدین، شهری در جنوب شام و شمال حجاز، در کناره ی غربی دریای سرخ بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان، جدا بود. این شهر را به خاطر نام مدین بن ابراهیم، به نام مدین خوانده اند. این شهر، تا مصر، هشت روز راه داشت. گفته شده چون موسی این مسافت را پیاده رفت، طی آن نزدیک ۴۵ روز طول کشید. اما با امید به پروردگار توانست این مسیر طاقت فرسا را طی کند: ﴿قال عسى ربى ان يهدينى سواء السبيل﴾ «سواء السبيل»، راه مستقیم است و موسی علیه السلام امید داشت تا پروردگار، راه استوار حرکت در مسیر درست را به وی الهام کند.

موسی رو به سمت مدین کرد و در آن حال گفت: «امید دارم



پروردگام مرا به راه مناسب تا مدین هدایت کند. یا به آن چه که راه درست و حق هست، راهنمایم باشد، تا مطابق آن عمل کنم؛ زیرا وی برای دیدار شعیب و حوادث آن جا، برنامه ریزی نکرده بود و خود را به خدا سپرد تا افزون بر نجات وی از فرعونیان ستمگر، راه حق و درست را به وی بنمایاند.

موسی به آب شهر مدین رسید. در آن جا با گروه فراوانی از مردم مواجه شد که در حال آب دادن به گوسفندان و چهارپایانشان بودند. در آن حال، دریافت که دو زن پایین تر از آنان هستند که به جای دادن آب به چهارپایانشان، آن ها را از رفتن به سوی آب منع می کنند. موسی علیه السلام از آن دو پرسید: «چه اتفاقی افتاده؟ اینجا چه می کنید؟» دو زن پاسخ دادند: «ما گوسفندان و چهارپایان را تا هنگامی که چوپان های دیگر از آب خارج نشوند، آب نمی دهیم.» به طور طبیعی این سؤال وجود داشت که شما که این قدر باعفت و حیا هستید و از اختلاط با چوپان های نامحرم، اجتناب می کنید، چرا مردی از شما به سراغ این کار نیامد. لذا خودشان در ادامه توضیح دادند: «و پدر ما پیرمردی سال خورده است و توان این کار را ندارد.»

موسی با شنیدن مشکل دو زن، دست به کار شد و به خاطر آن دو، گوسفندان را آب داد. وی پس از فراغت از این کار، به سایه ای رفت و عرض کرد: «ای مالک مدبرم، هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم.»

موسی علیه السلام از مسیر دوری با کمترین امکانات و با پای پیاده، آمده بود. خسته از راه رسیده بود که با صحنه ای آب دادن چهارپایان مواجه شد. غیرتش به او اجازه ای استراحت نداد و به آب دادن به گوسفندان

و چهارپایان آن دو زن پرداخت و اکنون آن قدر خسته بود که به شدت علاقه داشت زیر سایه‌ی درخت یا دیواری استراحت کند.

در مورد مصداق «خَیْرٍ» در برخی از روایات از امام علی و امام صادق علیه السلام وارد شده که حضرت تقاضای نان و غذا کرده است.^۱ برخی از مفسران گفته‌اند که موسی علیه السلام، سه روز چیزی نخورده بود. پس از دعای موسی، ما خواسته‌اش را اجابت کردیم. دختران شعیب به خانه رفتند، جریان جوان تازه‌وارد را به پدر گفتند. شعیب که همچون موسی، «محسن» بود، تصمیم گرفت تا پاداشی درخور کار خوب موسی، به وی دهد؛ لذا یکی از دخترانش را سراغ او فرستاد. دختر درحالی که حیا و شرم در گام زدنش به سوی جوان ناشناس و نامحرم نمایان بود، نزد موسی رفت و به او گفت: «پدرم تو را دعوت کرده تا پاداش آب دادن تو به گوسفندان و چهارپایان را بدهد.» موسی همراه با دختر شد. به هر حال موسی داستان زندگی خود و مشکلات پیش آمده با دستگاه فرعون‌ی را به شعیب گزارش داد. شعیب با شنیدن سرگذشت موسی، وی را با جمله‌ی «نترس که دست ستمگران به تو نمی‌رسد و دستگاه حکومت به این جا راه ندارد»، دل‌داری، و وعده‌ی امنیت جانی داد.

یکی از دختران که گفته می‌شود «صفوره» بود. به پدر پیشنهاد کرد تا از موسی تقاضا کند کارگر و مزدبگیر او شود. سپس توضیح داد که وی در انجام کارها، توانا، و در اموال و اولاد امانت‌دار توست و بهترین اجیر، کسی است که در انجام کارها توانا و امانت‌دار باشد.

شعیب به موسی گفت: «من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۵؛ عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۳۳۰، ح ۴۴؛ نهج البلاغه، ضمن خطبه‌ی ۱۶۰.



ازدواج تو درآورم به شرط یا مهریه‌ای که عبارت است از کارگری برای من به مدت هشت سال و اگر خواستی آن را به ده سال تمام کنی، اختیارش به دست توست؛ من مایل نیستم کار را بر تو سخت بگیرم. ان شاء الله مرا از شایستگان خواهی یافت.»

موسی به پیشنهاد شعیب و شرط تعیین شده‌ی او، پاسخ مثبت داد و گفت: «هریک از هشت یا ده سال را به اتمام رسانم و قطعی کنم، ستمی به من نشده است و خدا را بر آن چه می‌گوییم، وکیل خود قرار می‌دهیم. کار خود را به او می‌سپاریم و از او که شاهد گفتارمان هست، به فرجام رسیدن این شروط را خواهانیم.»

نجات موسی از آب، به دست فرعونیان، و نجات و حمایت موسی علیه السلام از سوی شعیب علیه السلام، موارد تشابه زیادی دارد که حکمت‌ها و تقدیرهای زیبای الهی را نمایان می‌کند. در جریان کودکی موسی علیه السلام، آب، عامل پیوند میان موسی علیه السلام و فرعونیان شد و در جریان مدین نیز، آب، عامل پیوند موسی با شعیب علیه السلام گشت. موسی علیه السلام پس از گرفته شدن از آب، از مرگ نجات یافت و در این جا با رسیدن به شعیب علیه السلام، نجات پیدا کرد. در هر دو حادثه، موسی علیه السلام به طور کامل، به آینده‌ای نامعلوم سپرده شد. افکنده شدن در آب، و خروج از شهر و رفتن به سمت مدین، شرایط نامعلومی را برای موسی علیه السلام رقم می‌زد. در کنار رودخانه، اهل بیت پادشاه، موسی علیه السلام را از آب گرفتند، و در این جا اهل بیت شعیب علیه السلام، عامل آشنایی و ارتباط موسی و شعیب علیه السلام شدند. در کودکی موسی علیه السلام، نجات وی، از علاقه‌ی همسر فرعون و بستگان او شروع شد و در این جا نیز علاقه‌ی بستگان شعیب علیه السلام، عامل پیوند آن دو شد. تنها تفاوتی که در این دو حادثه



وجود دارد، این است که در مورد اول، دشمن نگهدار جان موسی عَلَيْهِ السَّلَام شد، اما در حادثه‌ی دوم، مردی الهی، پناه‌دهنده‌ی موسی عَلَيْهِ السَّلَام شد. این حوادث نشان می‌دهد که خدای متعال در حفظ و نگهداری اولیای خود، همه‌ی ابزار و عوامل ناشناخته و گاه کم‌اهمیت را به کار می‌گیرد. اولیای خدا خود را به او می‌سپزند و او حافظ جان آنان و محقق‌کننده‌ی وعده‌هایش در حق آنان و شیعیانشان می‌باشد؛ چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شرایط گوناگون کودکی و جوانی، با وجود خطرهای بزرگ و مشکلات سختی همچون یتیمی و فقر در کودکی^۱ و مشکلات دوران جوانی و رسالت، از حمایت‌های مردان و زنان صالحی همچون ابوطالب و خدیجه، بهره‌گرفت و علی‌رغم کینه‌توزی‌ها، باقی ماند و روزبه‌روز قوی‌تر شد تا به دشمنانش طعم تلخ شکست را چشاند.



مجلس چهارم

باور نکردنی
ولی واقعی!

حجت الاسلام محمد سلطانی، سرکار خانم زهرا سادات موسوی

برگرفته از تفسیر همگام با وحی (جلد چهارم)



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
یکی از جلوه‌های امیدواری به رحمت و قدرت الهی، این پرده از
تاریخ حضرت موسی علیه السلام است که به کوه طور می‌رود و خداوند او را
برای امری غیرقابل باور، مامور می‌سازد.

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ
لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ
النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

پس از آن‌که حضرت موسی ده سال در خدمت شعیب و کنار
خانواده‌ی جدید، با آرامش خاطر به کار و زندگی و بهره‌گیری از
فیوضات معنوی شعیب سپری کرد، زمان بازگشت فرا رسید. وی با
همسر، فرزندان و وسایل و دارایی‌ها و گوسفندانی را که در زمان اشتغال
به‌کار در مدین صاحب شده بود، به سمت مصر، حرکت کرد. ظاهراً در
مسیر حرکت، در یکی از شب‌های سرد، هنگامی که از کنار کوه طور
می‌گذشت، آتشی در کوه، توجه او را به خود جلب کرد. به خانواده‌اش
گفت: «همین جا بمانید. من آتشی آرام‌بخش و برطرف‌کننده‌ی نگرانی
مشاهده می‌کنم. می‌روم تا شاید برای شما خبری بیآورم یا حداقل
قطعه‌ای از آتش بگیرم تا شما در این شب سرد، خود را با آن گرم

کنید.»

موسی به طرف آتش، به سوی کوه رفت. وقتی به آتش رسید، از درختی که در سمت راست کوه، در آن سرزمین بلند و پربرکت بود، به وی ندا شد: «ای موسی، منم خدا؛ همان که صاحب اختیار جهانیان می باشد.»

﴿فَلَمَّا أَنهَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾﴾

در اینجا پس از آنکه خداوند خود را معرفی می کند، از موسی علیه السلام می خواهد تا به سوی فرعون برود و او را هدایت کند. در اینجا اولین سوالی که برای حضرت موسی پیش می آید این است که چگونه با دست خالی به سمت فرعون و لشکر تا دندان مسلحش برود؟! لذا باید دست او از نشانه های قدرت الهی پر می شد. از همین روی خداوند از چوب دستی موسی سوال کرد. موسی علیه السلام از کارکرد چوب دستی سخن گفت. اما خدای حکیم فرمود که آن را ببنداز. ناگهان ماری وحشتناک شد. دست دیگر را نیز امر کرد تا در گریبان کند، که ناگهان مثل ستاره ای درخشان گردید:

﴿وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٢١﴾ اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُرْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٢٢﴾﴾

ما به موسی در مواجهه با فرعونیان، دو معجزه عطا کردیم. اول آن که به وی گفتیم: «عصایی را که در دست داری به زمین افکن.» موسی چوب دستی خود را انداخت؛ ناگهان دید همچون ماری است



که با سرعت، حرکت می‌کند. این صحنه‌ی پیش‌بینی نشده، موجب شد تا به عصا پشت، و فرار کند و حتی به پشت سر خود نگاه نکند. در این حالت، به موسی ندا شد: «برگرد و نترس که تو از ایمنی یافتگان هستی. هر چند این مار، لطمه می‌زند و امنیت دیگران را به خطر می‌اندازد؛ اما نه امنیت تو که رسول ما هستی، بلکه امنیت کسانی که دشمن اراده‌های من و سرکش در برابر دعوت تو هستند را به خطر می‌اندازد.»

این دو مورد، دو دلیل روشن از صاحب‌اختیارت برای فرعون و اطرافیانش می‌باشد، تا بدانند آن چه از آن‌ها می‌خواهی از سوی من است و تو پیامبر من می‌باشی و نشان دادن معجزه به آن‌ها به خاطر فاسق بودنشان می‌باشد.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ۝۳۳ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ۝۳۴ قَالَ سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَوْلًى فَاتَّخِذْ آلَ إِسْرَائِيلَ آلًا فَآوُوا وَابْتَعِدُوا قَوْمَ الْعَادِيَّةِ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۝۳۵﴾

موسی پس از آن‌که از سوی خدا فرمان رسالت گرفت، عرض کرد: «ای صاحب من، من دو ترس دارم: اول آن‌که پیش از این، یکی از قبطیان را در حادثه‌ای کشته‌ام و آنان درباره‌ی من، فرمان قصاص را صادر کرده‌اند؛ می‌ترسم آنان مرا بکشند و دیگر اینکه من در قصر فرعون و بر خان نعمت او بزرگ شده‌ام و او بر من منت دارد. چگونه می‌توانم با این دو مانع بزرگ، به هدایت او لب بگشایم؟» به عبارتی این پیامبر بزرگ الهی که در سخن گفتن سرآمد سخنوران بوده و هیچ گونه لکنتی نداشته است، از این دو تهمت و منت سنگین، زبانش از فصاحت افتاده و نمی‌تواند به راحتی سخن به هدایت فرعون براند.

لذا از خدا درخواست می‌کند برادرش هارون که نه منت بزرگ شدن در کاخ فرعون بر سر اوست و نه تهمت قتل بر گردن اوست با او بیاید و در هدایت فرعون با خیال راحت سخن بگوید. این دو نگرانی حضرت موسی دقیقاً در هنگام ملاقات با فرعون، به وقوع پیوست:

اول اینکه فرعون منت بزرگ شدن بر سفره خود را بر سر موسی گذاشت و گفت: «**قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِيمَا وَلَيْدًا وَلَبِئْتَ فِيمَا مِنْ عُمْرِكَ سِنَّينَ**»^{۱۷} دوم اینکه فرعون، تهمت قتل را به گردن حضرت موسی انداخت و گفت: «**وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ**، **قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ**»

برای رفع این نگرانی‌ها بود که خدای متعال در پاسخ تقاضاهای موسی فرمود: «برادرت هارون را با تو می‌فرستم (که نه قتل و نه منتی بر گردن اوست). شما با معجزاتی که در اختیارتان گذاشته‌ام، به سوی فرعونیان بروید و بدانید که غلبه با شما و پیروانتان خواهد بود؛ یا این‌که: بدانید شما و پیروانتان به سبب آیات و نشانه‌هایی که در اختیارتان قرار دارد، پیروزید.»

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُقْتَرَى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۱۷﴾ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّرِئِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۸﴾

خدای متعال بقیه‌ی داستان را رها نموده و ماجرا را از هنگامی که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به مصر رسیده و با برادرش هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی فرعون رفتند، نقل می‌کند. این آیه، گزارش اولین ملاقات موسی و هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ

با فرعون و درباریان اوست.

هنگامی که موسی سراغ فرعونیان رفت و معجزات گوناگون و کاملاً آشکار را به آن‌ها نشان داد، فرعونیان به جای پذیرش دعوت موسی، رو به انکار آوردند و با آن‌که حقیقت را می‌دانستند، چنین اظهار کردند که این معجزاتی که موسی علیه السلام ادعا می‌کند، جز سحری دروغین نیست که آن را با دروغ دیگر یعنی داشتن پیامبری ازسوی پروردگارش، همراه کرده است. این دروغ، چنان بزرگ است که نمونه‌اش را در تاریخ آبا و اجداد خود نشنیده بودیم!

موسی علیه السلام که با این انکارها و تهمت‌ها مواجه شد، و دریافته بود که لجاجت و تعصب‌ها، مانع پذیرش حقیقت دعوت اوست، اثبات حقانیت و نجات و پیروزی خود یا فرعونیان را به آینده موکول کرد. موسی علیه السلام براساس وعده‌ی الهی که در آیه‌ی سی‌وپنجم گذشت، می‌دانست که فرعونیان شکست خواهند خورد و او، برادر و پیروانشان پیروز می‌گردند. وی با مشاهده‌ی ضعف فرعونیان در برابر پاسخ به براهین و معجزات خود، و روی آوردن آن‌ها به تهمت، دریافت که نوبت پیروزی او و پیروانش و شکست فرعونیان خواهد رسید.

موسی در پاسخ اتهام‌ها و برخوردهای فرعونیان چنین فرمود: «ای فرعونیان! شما خود خوب می‌دانید که آن‌چه انجام دادم، سحر نیست؛ تسلیم شدن ساحران در برابر معجزه‌ی من و ایمان ایشان نیز، گواه صادق من می‌باشد. پس شما خوب می‌دانید و صاحب اختیارم بهتر از شما می‌داند که من با هدایت‌هایی ازطرف او، به‌سوی شما آمده‌ام؛ او بهتر می‌داند که سرانجام زندگی دنیا برای کیست؟ شکست و غلبه، به‌دست اوست. او نظام اجتماعی را به‌گونه‌ای سامان داده

که در آن ستمگران به خود و دیگران، پیروز نشوند و از مشکلات و سختی‌ها، رهایی نیابند. رستگاری و ناکامی به دست اوست و چون شما ستمگری می‌کنید، رستگار نخواهید شد.»

این آیه و آیات دیگر قرآن، روشن می‌سازد که پروردگار متعال در زندگی اجتماعی بشر، نقش دارد و کیفیت زندگی آن‌ها و سقوط و تعالی گروه‌های اجتماعی و آسانی و سختی زندگی، همه اموری است که یک سر آن‌ها، به اراده‌های حضرت حق وابسته است. این مطلب جلوه‌ای از ملکوت خدا در زمین است. سنت پروردگار متعال در جامعه‌ی بشری این‌گونه است که به‌هنگام مواجهه و درگیری دو جریان حق و باطل، بالأخره جریان حق، پیروز، و جریان ستمگر و باطل، هزیمت یابد.

فرعون پس از شکست‌های سختش در برابر موسی و هارون، و مشاهده‌ی غلبه برهان و معجزات پیامبران الهی (به تعبیر قرآن)، برای گمراه کردن بزرگان، تدبیری اندیشید. وی بزرگان را احضار کرد و به آن‌ها گفت: ای بزرگان، من معبود و فرمانروایی جز خود برای شما سراغ ندارم. باین وجود، ممکن است تصور کنید که شاید در آسمان چنین فرمانروایی باشد که وظیفه‌ی ما، بندگی اوست! این شبهه در اثر القائنات موسی پدید آمده است. اشکالی ندارد؛ در این باره تحقیق می‌کنیم. ای هامان، آتشی بر افروز و گل‌ها را با آن پخت کن و از آن‌ها، آجر تولید کن. سپس به وسیله‌ی آن‌ها، برجی بلند برای من بساز، تا به الهی موسی که در آسمان هست، دست‌رسی پیدا کنم و او را از بین ببرم؛ البته فکر می‌کنم موسی از ریشه، دروغ می‌گوید و چنین الهی وجود ندارد.

و فرعون و سپاهیان‌ش، با این سخنان نشان دادند که به‌ناراستی،



خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که زیر چتر فرمان‌روای مطلق آسمان‌ها و زمین بروند. آنان در زمین یا سرزمین مصر بنا را بر خود بزرگ‌بینی دروغین گذاشتند و سکوت و مهلت ازسوی ما، و تحلیل‌های نادرستشان از پدیده‌ها، موجب شد که گمان کنند مرجع امور آن‌ها ما نیستیم. اما هنگامی که زمان عذاب رسید، فرعون و سپاهیان مدعی بزرگی را گرفته، در دریا افکنده و غرق کردیم. حال ای رسول ما، به سرانجام ستم‌پیشگان نظر بیفکن؛ ببین چگونه آن‌ها را در دام آن چه می‌ترسیدند، گرفتار کردیم و موسی و هارون مستضعف را، امام و پیشوای جامعه گردانیدیم.^۱

صحنه‌ی غرق شدن فرعون و لشکرش، صحنه‌ای باورنکردنی بود. کسی امید نداشت که روزی از خواب برخیزد و از فرعون و ظلم و زورش خبری نباشد. همه با چشمان باز و در روز روشن، به وضوح دیدند که موسی علیه السلام تنها با یک چوب دستی ساده، چه پادشاه و لشکری را رماند و خودش ماند! حالا شهر مصر بود ولی فرعون نبود. کاخ و اهرام فراغه بود ولی فرعون نبود. حذف فرعون انقدر باورنکردنی بود که خدا برای اطمینان مردم و باور آیندگان، جنازه سالم فرعون را به خشکی می‌اندازد تا همگان با چشم خود جسد بی‌جان فرعون را ببینند. مستضعفانی که تا دقایقی قبل، داشتند از ترس جانشان گریه می‌کردند و ضجه می‌زدند اکنون بالای سر پادشاه و خدای دروغین مصر، می‌خندیدند.

آری وقتی کار را به دست خدا بسپارید و پشت سر ولی خدا حرکت کنید هر ناشدنی، شدنی می‌شود و هر رویایی به واقعیت تبدیل

۱ . به آیات ۵ و ۶ سوره توحه کنید.

خواهد شد.

در پایان همین سوره‌ی قصص، به مومنین مسلمان و به پیامبر اسلام می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۸۴)

عاقبت و سرانجام نیکو از آن پرهیزکاران است. در همین سوره خدای متعال از زوال قدرت‌های اقتصادی حکایت می‌کند. قدرتی مثل قارون که به یکباره فروپاشی کرده و در زمین بلعیده می‌شود. این اراده‌ی الهی است که هر قدرتی اعم از سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی را در یک چشم برهم زدن، از بین می‌برد.

در آیات پایانی این سوره می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾

ای پیامبر، تو را همچون موسی که به مصر بازگرداندیم به مکه باز خواهیم گرداند. همانطور که موسی، بت بزرگ مصر را در هم شکست، تو نیز بت‌های مکه را در هم خواهی شکست. این سنت خدا در هر زمانی است. پیروزی حق بر باطل؛ همان سخنی که در پنجمین آیه سوره‌ی قصص بیان شد و مقدمه‌ی قصه‌ی حضرت موسی قرار گرفت:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (۸۵)

پس این اراده‌ی خداست و اراده‌ی خدا حکم اوست: (آیه‌ی آخر

سوره‌ی قصص)

﴿لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (۸۸)

حضرت امام خمینی ره درباره قیام حضرت موسی عليه السلام با یک چوب



دستی و یا به عبارتی با دست خالی و توضیح سنت الهی در غلبه مستضعفین می فرماید:

«قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد ... انبیای سابق هم هر کدامشان که ما از تاریخشان اطلاع داریم یک اشخاصی بودند از طبقه سوم و از این فقرا، و اینها قیام می کردند در مقابل سلاطینشان؛ مثل حضرت موسی . سلام الله علیه . در مقابل فرعون. یک مرد شبانی با یک عصایی قیام می کند و مردم را دعوت می کند، و می رود سراغ فرعون و فرعون را می خواهد دعوت کند ... در قرآن بیشتر از همه انبیا ذکر حضرت موسی عليه السلام شده است، و تاریخ حضرت موسی در قرآن گفته شده است، یک تعلیمات ارزنده ای است. و تربیتی که حضرت موسی رفتار کرده است با فرعون، یک شبان بوده است با یک عالم قدرت و اراده، و این بر ضد قدرت بزرگ فرعون قیام کرد، و فرعون را از بین برد. [تکیه بر] قدرت الهی و توجه به مصالح مستضعفین در قبال مستکبرین که اولش فرعون بود، قیام بر ضد مستکبرین، طریقه حضرت موسی . سلام الله علیه . بوده.»^۱

امام خمینی رحمته الله علیه، درس عبرت داستان حضرت موسی ع برای مردم را این می داند که مستضعفین عالم باید در برابر مستکبرین قیام کنند. این قیام باید به پشتوانه الهی و امید به قدرت و حمایت او باشد حتی اگر دست انسان خالی باشد و جز یک چوب دستی نداشته باشد.

۱ سیمای معصومین (ع) در اندیشه امام خمینی ره، ص ۶۶ تا ۶۸.

مجلس پنجم

امید باوری
اقتصادی در قرآن

نویسنده: حجت الاسلام محمد میرزایی



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين
مقدمه

امید داشتن، مهم‌ترین انگیزه در زندگی انسان و عامل حرکت او به سوی کمال است. بر پایه روایات هرکس به چیزی امید داشته باشد، برای رسیدن به آن می‌کوشد. اگر انسان از زمان مرگ خویش آگاه بود به کاری دست نزده و تنها به امور و مسایل روزانه خویش بسنده می‌کرد. ناآگاهی از زمان مرگ و امید به زندگی است که وی را وا می‌دارد تا درس بخواند، کاری بزرگ را آغاز کند و یا ازدواج نماید و خانه و خانواده تشکیل دهد.

قرآن، نیز نقش امید در زندگی انسان را تأیید می‌کند؛ به عنوان نمونه بیان می‌کند که امید به استجابت، علت و انگیزه برای دعا و طلب از خدا است (بقره آیه ۱۸۶)، همچنین امید به آینده برتر در این دنیا و یا آخرت است که موجب می‌شود باورها، کنش‌ها و واکنش‌های خود را تصحیح کند و به بازسازی و اصلاح اعمال و رفتار خود بپردازد. (یونس آیه ۷ و ۸) خداوند در آیه ۱۱۰ سوره کهف می‌فرماید: «هر

کسی که به دیدار پروردگارش امید دارد باید کارهای نیکو و صالح انجام دهد.»

قرآن، مهم‌ترین اثر و کارکرد امید در زندگی بشر را آسان شدن سختی‌ها و تقویت روحیه انسان می‌داند. به این صورت که انسان برای هر عملی باید انگیزه‌ای داشته باشد و هرچه کار سخت‌تر و دشوارتر باشد باید امید به بهره‌وری و بهره‌مندی نیز بیش‌تر باشد. امید، موجب می‌شود تا روحیه شخص از نظر روحی و روانی تقویت شود و عاملی برای انجام کارهای سخت و دشوار گردد. در این راستا توجه به پاداش بزرگ نیز می‌تواند عاملی برای آسان شدن کارها برای شخص شود. کسی که با انجام کاری، امید به پاداش درخور و شایسته داشته باشد به آسانی به کارها اقدام و هر سختی را بر خود تحمیل می‌کند.

انجام اعمال مناسب و پرهیز از امور منافی، نشانه امید است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»، بنابراین، تنها کسی که از گناهان پرهیز و به وظیفه خود عمل کرده و اسباب امید را فراهم کند، شایسته است به فضل الهی امید داشته باشد، چنان‌که قرآن کریم ایمان، هجرت و جهاد را عوامل امید به رحمت حق دانسته است: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»، دلیل مطلب یاد شده آن است که هرگونه راحتی قلبی، امید نیست، بلکه امر محبوبی که انسان توقع آن را دارد، اگر بیشتر اسباب آن فراهم بود راحتی قلبی ناشی از انتظار آن امید است و اگر اسباب آن فراهم نبود، غرور و حماقت است و اگر معلوم نبود که اسباب آن موجود است یا معدوم، تمنی و آرزوست.

حرکت تکاملی انسان باید به سوی خداوند، سرای آخرت، لقای خدا و رحمت الهی منتهی شود و انسان تا به امور یاد شده امید نداشته باشد حرکت تکاملی او تحقق نخواهد یافت، از این رو قرآن کریم این امیدها را مطرح کرده است و در حد ضرورت و لزوم از آنها یاد کرده و نیز بیان داشته است که اگر کسی به لقای الهی امید داشته باشد قطعاً به آن خواهد رسید:

امید به خدا: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ...﴾

امید به جهان آخرت: «...وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ...»

امید به لقاء الله: «مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ...»

امید به رحمت حق: «...وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ»

امیدوارترین آیات

به نقل حضرت امیر المؤمنین از رسول خدا ﷺ امیدبخش‌ترین آیات، آیه ۱۱۴ سوره هود است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾. برخی از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که امیدبخش‌ترین آیات، آیه ۵ سوره ضحی است: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾. اولی امیدواری در اِذْهَابِ سَيِّئَاتِ است و دومی امیدواری در فضل و کرم الهی.

متعلق امید در قرآن

امید در قرآن کریم به امور گوناگونی تعلق گرفته است:



۱. امور دنیوی:

گاهی متعلق امید، امری دنیوی است، چنان که یعقوب علیه السلام امید داشت خداوند همه فرزندان وی را نزد او جمع کند. و موسی علیه السلام امید داشت آتشی بیاورد تا خانواده‌اش، خود را گرم کنند. و همسر فرعون امید داشت موسی علیه السلام برای وی و فرعون سودی داشته باشد.

۲. امور معنوی

در آیات فراوانی امید به امور معنوی و الهی تعلق گرفته است؛ مانند: امید به آخرت، عفو الهی، رحمت حق، رستگاری، پوشاندن گناهان و وارد کردن به بهشت، هدایت یافتگی، تقوا، شکرگزاری، تعقل، تفکر، تذکر، یقین به لقای الهی، تسلیم، منع کافران از آسیب رساندن به مؤمنان، پیروز کردن مؤمنان، نابود ساختن دشمنان و جانشین کردن مؤمنان در زمین، توبه الهی، هدایت الهی، برخورداری از نعمتهای خداوند و ایجاد دوستی بین مؤمنان و دشمنانشان. در برخی آیات نیز به راضی شدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رسیدن ایشان به مقام محمود که مقام شفاعت است، اظهار امید شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام در دعاها و مناجات‌هایشان خداوند سبحان را تنها امید خود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَرْجِيُّ» «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَرْجُوعُ» «أَنْتَ رَجَائِي» و نهایت امید خویش در مسیر بازگشت، «إِنَّكَ... وَ غَايَةُ رَجَائِي فِي مَنْقَلِبِي وَ مَثْوَايَ» دانسته‌اند. از این رو انسان‌های کامل برخلاف دیگر انسان‌ها که متعلق امید آنان ثواب، نعمت و بهشت بوده و از کیفر الهی بیمناک‌اند، متعلق امید و بیم آنها وصل و هجران خداوند سبحان است، چنان‌که در دعای کمیل آمده است: «فَهَبْنِي يَا



الهی و سیدی و مولای و ربِّ صبرْتُ علی عذابک فکیف أصبر علی فراقک».

گستره امید و آثار آن:

همه انسان‌ها به نوعی امیدوارند؛ اما هرگز وسعت محدوده امید انسان مادی که تنها به دنیا و نعمت‌های زوال‌پذیر آن دل بسته است به اندازه محدوده امید انسان الهی نیست که افزون بر نعمت‌های دنیا چشم روشنی او در نعمت‌های ماندگار آخرت و بالاتر از آن لقای الهی است و اساساً این دو قابل قیاس نیستند: «وما اوتیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتَّعُ الْحَیْوةَ الدُّنْیَا وَزینَتْهَا وما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَابْقِی اَفْلا تَعْقِلونَ اَفَمَنْ وَعَدْنَهُ وَعَدْلًا حَسَنًا فَهُوَ لَقیهٍ كَمَنْ مَتَّعْنَهُ مَتَّعُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا ثُمَّ هُوَ یَوْمَ الْقِیْمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِّینَ».

از جمله تفاوت‌های اساسی و بنیادین بین موحدان و غیر آنان تفاوت در کیفیت نگرش به فرجام انسانها و چگونگی سرانجام وضع زمین است؛ پیروان ادیان الهی براساس داده‌های کتب آسمانی، معتقد به ظهور و بروز منجی انسان‌ها بوده و جهان را به سوی صلح و صفا در حرکت می‌بینند و به فرا رسیدن روزی امید دارند که متقیان و صالحان بر دنیا حکومت کنند: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».

انسانهای بهره‌مند از تعلیمات انبیا و مؤمن به غیب بر این باورند که زندگی همراه با سعادت، خوشبختی و مقرون با عدل و آزادی در انتظار بشر است؛ اما انسان مادی مسلک که از تعلیمات پیامبران و غیب بهره‌ای ندارد ممکن است به آینده بشر بدبین بوده و حتی احتمال دهد که زندگی بشر قبل از رسیدن به کمال خاتمه یافته و عمر جهان به پایان برسد.

از آیات قرآن می‌توان آثار گوناگونی برای امید استفاده کرد؛ از جمله: صدور اعمال صالح، صبر در برابر مشکلات: «إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ...» و برخورد نیکو با مستمندان: «وَأَمَّا تُعْرَضُونَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا».

امید، تحفه‌ای است خدایی که روحیه تلاش و فعالیت را در بشر زنده می‌دارد. اگر امید در لحظه‌های عمر آدمی جاری نباشد، چرخ زندگی از حرکت باز خواهد ایستاد و خمودگی و عقب‌گرد، همه هستی او را فرا خواهد گرفت. امید، نیروی تحرک‌بخش زندگی است و بدون آن، همه انگیزه‌ها به خاموشی گراییده و همه احساسات و عواطف رو به سردی می‌رود و هیچ رشد و تکاملی شکل نمی‌گیرد.

راهبرد صبر در مقابل مشکلات

اگر انسان چیزی را از دست داده یا از داشتن چیزی محروم هست بدون نگرانی، تنها به داشته‌های مادی و معنوی خود بیندیشید، حتی در سخت‌ترین شرایط نیز داشته‌های او بیش از آن چیزی است که ندارد. انسان نباید از کسانی باشد که فقط محرومیت‌های زندگی و کاستی‌های ظاهری آن را می‌بینند. مشکلات و گرفتاری‌ها نباید مانع دیدن خوبی‌ها شوند و آنها را بیش از آنچه هستند، بزرگ نشان دهد و زیبایی‌ها و ظرافت‌های هستی و طبیعت دیده نشود.

نقل است ابوهاشم جعفری، یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام، به وضعیت سختی دچار شده بود. روزی خدمت آن حضرت رسید و نشست. پیش از آنکه چیزی بگوید، ناگهان امام به وی فرمود: «کدام



یک از نعمت های خدا را می خواهی شکرگزاری کنی؟» او که شگفت زده شده بود، چیزی نگفت. آن گاه امام یکی پس از دیگری نعمت های وی را بازگو کرد و بدین وسیله، وی را به آنچه در حال حاضر داشت، آگاه کرد. این کار امام، فشار روحی و روانی وی را به شدت کاهش داد و او را از سستی و ناامیدی دور کرد؛ زیرا او به خوبی دانست آنچه دارد، بیش از چیزی است که ندارد.

در برابر دشواری ها و مصیبت ها، نباید بی تابی کرد؛ زیرا با این کار، نه تنها گرفتاری انسان برطرف نمی شود، بلکه رنج و نگرانی وی دو چندان شده و ناامیدی در وی افزایش می یابد. حال آنکه در پرتو صبر و سپاس گزاری، راه گذر از سختی ها و مشکلات برای آدمی، هموار و گشایش و آرامش بر زندگی او حاکم می شود.

در روایتی آمده است: «به وسیله صبر، امید گشایش هست». نیز نقل کرده اند که روزی شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از گرفتاری و رنج شکایت کرد. حضرت به وی فرمود: «بردبار باش که خداوند به زودی مشکلات تو را حل خواهد کرد.» چیزی نگذشت که گرفتاری آن شخص به گشایش تبدیل شد.

امیدواری اقتصادی از منظر قرآن

چنانچه مشاهده شد امیدواری از جایگاه مهمی در قرآن و کلام اهلیت ع برخوردار است. یکی از وجوه امیدواری، امیدواری در امور اقتصادی است. امیدواری در امور اقتصادی به این معنا است که انسان در تنگناهای اقتصادی امید خود را از دست نداده و بداند که سررشته امور به دست خداست و او با قدرت لایتناهی خود می تواند تنگناها را به گشایش تبدیل کند. در ذیل به چند نمونه قرآنی در این مورد

اشاره می‌شود:

الف) منافقون آیه ۷

این سوره مباحثی را در مورد منافقان مطرح کرده است. یکی از این مباحث، توطئه محاصره اقتصادی یاران پیامبر ص است تا در اثر این فشارها از اطراف پیامبر ص پراکنده شوند. قرآن بعد از افشای این توطئه بیان می‌کند که خزائن آسمان‌ها و زمین به دست خداست و با این بیان، توطئه را خنثی می‌کند؛ زیرا وقتی مؤمنان متوجه شوند که خزائن آسمان‌ها و زمین به دست خداست به فضل الهی امیدوار شده و می‌دانند که اگر خدا بخواهد می‌تواند تنگنای به وجود آمده از سوی منافقان را به فراخ و وسعت تبدیل کند در نتیجه تحمل سختی‌های ناشی از محاصره اقتصادی آسان می‌شود.

همه‌ی انبیاء و اولیای الهی اعم از حضرت سلیمان و یوسف و پیامبر اسلام همگی در هر سطحی از حکومت و ثروت بودند، متکی به خزائن الهی و با پشتوانه آن اقدام و عمل می‌کردند. اعتقاد به این مساله که خزائن الهی هست و حقیقت دارد و در صورت اراده‌ی الهی انسان مومن، از آن مورد حمایت قرار می‌گیرد، موجب انگیزه برای حرکت کردن و سرعت گرفتن خواهد بود. آنجا که ذو القرنین خواست به قومی گرفتار کمک کند، آنها خواستند با پول و طلا به او کمک کنند در حالی که ذو القرنین پاسخ داد:

﴿قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا﴾

خداوند درباره‌ی ذو القرنین می‌فرماید ما به او اسباب قدرت و سلطنت را عطا کردیم:



﴿إِنَّا مَكْنَأُهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾^۱

ب) طلاق آیات ۲-۴

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

سوره طلاق همچنانکه از نام آن پیدا است، مسئله طلاق و احکام آن را مطرح کرده است. اگرچه این آیات منحصر در مسأله طلاق نیست و همه‌ی چالش‌ها و عرصه‌های زندگی را شامل می‌شود. شرط برون‌رفت از چالش‌ها و کسب مزه‌های الهی، رعایت تقوا و داشتن توکل است. مومن باید بداند که الله او را کافی هست و اگر او بخواهد امر مومن را به سرانجام نیکو می‌رساند.

قرآن در این آیات مؤمنان را به رعایت تقوا در مورد احکام طلاق دعوت می‌کند و چون رعایت تقوا ملازم با هزینه‌های مادی به ضرر مردان است آن‌ها را به فضل الهی و گشایش از جمله در امور مادی امیدوار می‌کند. در آیه دوم این سوره می‌فرماید: «اگر مؤمنان در امر طلاق تقوا پیشه کنند خداوند آن‌ها را از تنگناها خارج کرده و از جایی که گمان نمی‌کنند روزی می‌رساند» و در ادامه می‌فرماید «هر کس بر خدا توکل کند خدا او را کفایت می‌کند؛ زیرا خداوند کارهای خود را به سرانجام مطلوب می‌رساند و برای هر چیزی اندازه مشخصی قرار داده است.» در آیه چهارم نیز بعد از سفارش به تقوا، به تقوای پیشگان وعده‌ی آسان شدن کارها را می‌دهد. این وعده‌ها روحیه امید را در مؤمنان زنده کرده و تحمل تقوا در احکام طلاق را آسان می‌کند زیرا

۱. (کهف/۸۴).



می‌دانند که با رعایت تقوا از تنگناها رهایی یافته و به گشایش خواهند رسید.

ج) سوره‌های طواسیم

بعد از مبارزات طولانی پیامبر ص با مشرکان مکه، مکیان تصمیم گرفتند پیامبر ص و خاندانش را در شعب ابی‌طالب در محاصره شدید اقتصادی و سیاسی قرار دهند. در این شرایط مؤمنان اندک، کنار پیامبر ص، بیشتر از هر زمان دیگری نیاز داشتند تا روح امید در آن‌ها دمیده شود و بتوانند این شرایط سخت را تحمل کنند. در این زمان سه سوره‌ی شعرا، نمل و قصص که به «طواسیم» معروف هستند بر پیامبر ص نازل شد. درون‌مایه هر سه سوره، امیدبخشی و نشان دادن چشم‌انداز روشن به مؤمنان بود تا تحمل شرایط سخت تحریم بر آن‌ها آسان شود.

به عنوان مثال مقصود سوره قصص، دادن وعده‌ی پیروزی به مؤمنان مکه، از راه تضمین پشتیبانی و نگه‌داری رهبرشان و نیز شکست جریان مستکبر و قدرتمند مکه و گرفتار کردن آن‌ها در محذوراتی است که به دلیل ظهور پیامبر از آن‌ها نگران بودند.

نقش این سوره در دادن امید به پیامبر ص و یارانش در شرایط سخت تحریم اقتصادی، روشن است. در بخشی از سوره قصص، داستان موسی ع در مدین گزارش شده است. موسی ع وقتی از دست ماموران حکومتی که به دنبال او بودند گریخت و قصد مدین کرد از خدا خواست تا او را از دست قوم ظالم نجات داده و به بهترین راه هدایت کند. او با سختی‌ها و گرسنگی‌ها خود را به مدین رساند و چون مشاهده کرده که چوپانان با قلدری به گوسفندان خود آب می‌دهند



و دو دختر مظلوم در گوشه‌ای به انتظار نشسته‌اند تا با رفتن دیگران، گوسفندان خود را آب بدهند نتوانست ساکت بنشینند و به کمک آن‌ها شتافته و گوسفندان را آب داد. سپس در گوشه‌ای به استراحت نشست و فقر خود نسبت به پروردگار را ابراز کرده و از او طلب گشایشی کرد. در روایات آمده است که ایشان یک نان از خدا خواسته بود. طولی نکشید که یکی از دختران شعیب به سراغ او آمده و ایشان را به محضر پدرشان برد. در اندک زمانی موسی ع هم صاحب همسری مؤمن شده بود و هم مال و منالی به دست آورده بود. امید موسی ع به خداوند در هنگام هجرت به مدین چنین آورده‌هایی را نصیب موسی ع کرد.

۵) سوره ص آیات ۷۱-۴۰

از محتوای سوره ص استفاده می‌شود که سران و بزرگان مشرک مکه با هم متحد شده و به صورت هماهنگ علیه پیامبر ص تبلیغ می‌کردند و مردم مکه را به پایداری و ماندن بر آیین شرک آلود دعوت می‌کردند. در چنین فضای سنگینی که علیه پیامبر ص ایجاد شده بود ایشان، نیاز به افزایش صبر داشتند تا بتوانند به سلامت از این چالش عبور کنند. خداوند حکیم برای ارتقای صبر پیامبر ص داستان داود ع و سلیمان ع را برای ایشان تعریف می‌کند. در داستان اول، جلوه‌های مهمی از حاکمیت و قدرتی که خداوند به این پیامبر بزرگ داده بود تصویرسازی می‌شود؛ از تسخیر کوه‌ها و پرندگان تا اعطای ملک، حکمت و قضاوت، در داستان دوم نیز تسخیر باد و شیاطین برای سلیمان ع گزارش می‌شود. در واقع بیان داستان این پیامبران عظیم الشان، نشان دادن چشم‌انداز روشن آینده برای پیامبر ص است تا با توجه به این چشم‌انداز به ادامه مسیر ترغیب شده و شرایط سخت را با امیدواری

فردای روشن سپری کند.

جمع بندی

یکی از گله‌ها و شکایت‌های مومنان در طول تاریخ و در صدر اسلام، گله و شکایت از فقر و نداری و استضعاف اقتصادی است. ضعف اقتصادی غالباً با ضعف در سایر ابعاد همراه بوده است. یعنی ضعف اقتصادی نشانه‌ای از ضعف سیاسی و گفتمانی و نظامی و مانند آن است. مادامی که ثروتمند شدن و مادی‌گرایی برای مسلمانان موضوعیت داشته و همیشه داشته‌های نظام باطل را به رخ رهبران می‌کشیدند، آنها موفق نبوده و نمی‌توانستند از حمایت‌ها و نصرت‌های الهی بهره‌مند شوند. این مضمون بارها و بارها در قرآن کریم بیان شده و در جایی به وضوح می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾^۱

این آیه در فضایی نازل می‌شود که شوکت مادی و ثروت بسیار کافران، موجب شگفت زدگی و انفعال مومنان شده است و خداوند اعلام بی‌نیازی از این ثروت می‌کند و آن را در نظر مومنان تحقیر کرده و کوچک می‌شمارد. در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۲

اموال و اولاد کافران جای شگفتی نیست. چراکه نمی‌توانند با آنها به اهدافشان برسند، بلکه اینها موجب خسارت در دنیا و خرابی آخرتشان خواهد بود. نمونه عینی آن فرعون و قارون و اقوام طغیانگری

۱. (زخرف/۳۳).

۲. توبه/۵۵.





مانند عاد و ثمود هستند.

پس نباید این شکوه ظاهری چند روزه مومنان را نا امید کند. مومن اگر مومن است نباید احساس ضعف و نداری کند. بلکه تکیه مومن به خدا و خزانه‌های بی‌پایان اوست. اگر خدا بخواهد به مومنین پایدار و پرهیزکار، حکومتی بی نظیر و بی‌زوال عنایت می‌کند.



مجلس ششم

امید باوری در حوزه
ازدواج و تشکیل خانواده

نویسنده: حجت الاسلام قدیر اسفندیار



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
بسیاری از توسعه فساد در جامعه و رخنه‌ی آن در خانواده‌ها
ناراضی و ناراحت‌اند و از تشکیل خانواده‌ی پاک و پرهیزکار و تثبیت آن
نا امیدند. به راستی جای نگرانی بسیار دارد. چرا که امام باقر علیه السلام از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کردند:

«ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله تعالی من التزویج»^۱

وقتی محبوب‌ترین بنا، تزویج و تشکیل خانواده باشد، به تبع
منفورترین بنا برای شیاطین و دشمنان اسلام نیز همین خانواده و ازدواج
پاک و سالم خواهد بود. فرو ریختن این بنا از مهم‌ترین اهداف دشمن
است:

﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾^۲

پس از آن دو، چیزی را می‌آموختند که با آن بین مرد و زن جدایی
می‌انداخت

به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام انسان با ازدواج، نصف دینش احراز

۱ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۳.

۲. بقره/۱۰۲.

می‌شود.^۱ پس فقط باید نصف دیگرش را مراقبت کند. لذا حفظ دین برای انسان متاهل بسیار راحت تر از انسان مجرد است. از همین رو شیاطین می‌خواهند که این کانون ایمان و بنای محبوب خدای رحمان، شکل نگیرد و برپا نشود.

اما باید به دو نکته مهم در میان این نگرانی‌ها و ناامیدی‌ها دقت کرد:

اول اینکه وضع خانواده در جامعه‌ی اسلامی به مراتب از جامعه‌ی غیر اسلامی بهتر و پاک‌تر است. حکومت غیر الهی و مشکرانه، به انحرافات و انحطاطات اجتماعی سرعت می‌بخشد. اساساً سرعت سقوط در جوامع غیر دینی با جوامع دینی قابل مقایسه نیست. به تعبیر قرآن: «یسارعون فی الکفر». آنها به جایی می‌رسند که کور و کر شده و دیگر حق را نمی‌فهمند. مانند قوم لوط که دیوانه‌وار و بی‌پرده از پیامبرشان درخواستی زشت و شگفت‌آور کردند. کارشان به جایی رسید که قانون طبیعی آفرینش که مورد پذیرش همه‌ی مردم و فرهنگ‌هاست را زیر پا گذاشته و به دنبال شهوترانی از هر طریقی هستند.

کی جامعه‌ی دینی با حاکمیت دینی می‌تواند و یا می‌گذارد که افرادش به چنین مرضی مبتلا شوند و در روز روشن، شعار تاریکی سر دهند؟! مطمئناً حکومت‌های وابسته و خسته، جامعه‌ی خود را به سمت سقوط گرایش می‌دهند. به فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَاذِلُ هَلَكَ الْأَفْاضِلُ^۲

هرگاه فرومایگان زمامدار شوند، گران‌مایگان نابود گردند.

۱ «من تزوج احرز نصف دینه (همان)

۲ غرر الحکم: ۴۰۳۳.



عادی شدن برخی از گناهان در جامعه‌ی مشرکین آنقدر خطرناک است که خداوند به راحتی اجازه‌ی ورود زنان تازه مسلمان شده را به جامعه نمی‌دهد و می‌فرماید اینان باید در معرض امتحان قرار بگیرند و با پیامبر بیعت کنند. وقتی بندهای بیعت نامه زنان مشرک را می‌خوانیم متعجب خواهیم شد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱

این یعنی که شرک به خدا و دزدی و زنا و فرزندکشی و تهمت زدن به پاکان، در جامعه‌ی مشرکین مانند آب خوردن رواج دارد و تازه مسلمان شدگان از جامعه مشرکین، باید مراقب باشند تا صفات زشت گذشته را با خود به درون اسلام نیاورند.

دوم اینکه جامعه قابل هدایت و تشنه‌ی سعادت است. اینطور نیست که مردم از خوش‌بختی و سلامت اعضای خانواده خود استقبال نکنند. بلکه هر جا پای خانواده پیش می‌آید، حتی بدترین مردم جامعه از پاکی و پرهیزکاری سایر افراد خانواده‌ی خود استقبال می‌کنند و سخن حق را می‌پذیرند. چراکه نفع خانواده را نفع خویش می‌دانند و نسبت به اعضای خانواده دلسوزی بیشتری دارند. از همین رو خداوند در قرآن کریم پس از توصیه به حفظ خود، بلافاصله به حفظ خانواده دستور می‌دهد.

سلیمان بن خالد می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من خانواده‌ی ای دارم که از من شنوایی دارند. آیا آنان را به این امر (امامت

شما) فرا خوانم؟ فرمود: «آری، که خداوند در قرآن می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن

مردم و سنگ ها هستند، حفظ کنید.»^۱

﴿إِنَّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ وَهُمْ يَسْمَعُونَ مِنِّي، أَفَادْعُوهُمْ إِلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۲

قرآن کریم، همه‌ی موانع تشکیل یک خانواده‌ی سالم را مطرح

کرده و پاسخ می‌دهد:

مانع اخلاقی:

خداوند از چند زاویه به این مساله می‌پردازد و همگان را به زدودن

بی‌حیایی و بی‌عفتی امر می‌کند:

اول اینکه به همه دستور به تقوایب‌پیشگی و پاکدامنی می‌دهد.

﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (*) وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ...^۳

دوم اینکه به مردم دستور امر به معروف و نهی از منکر می‌دهد:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۴

سوم اینکه به مجردها دستور تقوایب‌پیشگی اختصاصی می‌دهد:

﴿وَلَيْسَتَعَفِيفِ الدِّينِ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْزِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۵

چهارم اینکه به حکومت دینی، دستور اقامه‌ی نماز و مقابله با



۱. الکافی: ۲/۲۱۱

۲. (تحریم، ۶).

۳. (نور/ ۳۳).

فساد را می‌دهد. چراکهن یکی از بهترین و مهمترین روش‌های مقابله با فساد، تنبیه مفسدین و جریمه بر فساد است. لذا خداوند برای ارتکاب مفاسد اخلاقی، جریمه‌های سختی تعیین کرده است.

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَدَ عَبْدَاهُمَا طَائِفَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

کسانی که مرتکب عمل زشت زنا می‌شوند، می‌بایست در انظار دیگر مومنان ۱۰۰ ضربه شلاق بخورند.

پنجم توصیه به نماز به عنوان یک راهکار درمانی که بسیار تاثیرگذار نیز هست.

مانع اقتصادی:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (۳۲)

دختران و پسران و غلامان و کنیزان عزب خود را اگر شایستگی دارند نکاح نمایید که اگر تنگدست باشند خدا از کرم خویش توانگرشان کند که خدا وسعت بخش و دانا است.

در روایات ازدواج و تشکیل خانواده سبب و زمینه جلب رزق و روزی فراوان ذکر شده است. پیامبر اسلام فرموده است که رزق و روزی را با ازدواج التماس کنید.

﴿وَقَالَ ﷺ: اَلْتَمِسُوا الرِّزْقَ بِالنِّكَاحِ﴾

باور به این سخن اهمیت دارد. خداوند در قرآن کریم مردم را نسبت به ترس از رزق و روزی توبیخ کرده و می‌فرماید:

چرا فرزندانان را از ترس فقر و نداری، می‌کشید؟ ما روزی شما و آنها را می‌دهیم.



﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ
كَانَ خَطَاً كَبِيراً﴾

مردم باید به وعده‌ی خدا اطمینان کرده و نسبت به تسهیل ازدواج اقدام نمایند. در قرآن کریم داستان ازدواج حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام با دختر شعیب، الگوی قرآنی هر ازدواجی می‌تواند باشد. آنجا که حضرت موسی با دست خالی به محضر حضرت شعیب رسید. دختران شعیب، او را به پدر معرفی کردند که مردی است با دو ویژگی: قوی است و امین! قدرت جسمی و امانت‌داری، دو لازمه خانواده داری است. چراکه برای حفظ زن و تشکیل خانواده، مرد باید این دو خصلت را دارا باشد. قوت داشته باشد تا بتواند کار کند و روزی اهل و عیال را بیاورد و نیز از کیان خانواده پاسداری کند. و نیز امانت‌دار باشد و در حفظ امانت که همان دختر مردم است، خیانت نرزد و در نگهداری و امانت‌داری کوتاهی نرزد. شعیب نیز با دیدن موسای جوان، بر او سخت نگرفت و هیچ چیز از او نخواست جز، کمک و کارگری:

﴿قَالَتْ إِحْلَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ
الْأَمِينُ ﴿٦٦﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتِيئِن عَلَيَّ أَنْ
تَأْجُرَنِي ثَمَانِي جِجْحٍ فَإِنِ اتَّمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَ
عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٦٧﴾﴾

به همین سادگی یک خانواده تشکیل شد. این جمله‌ی شعیب که فرمود: «من نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم» باید سرلوحه‌ی عمل همه‌ی پدرانی که دختر دارند قرار بگیرد.

مانع اجتماعی:

جامعه و سنت‌های غلط و آداب و رسوم اشتباه گاهی یکی از جدی‌ترین موانع در مسیر انسان حق‌جو است. خدای منان، به صراحت با آداب و رسوم غلط مقابله کرده و مومنان را بر ایستادگی بر حق تشویق و ترغیب می‌کند.

در جریان ازدواج پیامبر اسلام با همسر پسرخوانده‌اش، فشار روانی حاصل از جامعه، مانع از آن می‌شود که پیامبر به راحتی بتواند دست به چنین کاری بزند. زینب بنت جحش، با زید پسرخوانده پیامبر ازدواج کرده است و پس از اندکی به اختلاف خوردند و از هم جدا شدند. حالا خدا برای برداشتن یک تفکر باطل و فرهنگ غلط پیامبر را مامور می‌کند با زینب ازدواج کند. اما پیامبر از حرف مردم و تهمت‌های ناروایشان می‌ترسد. مردم اعتقاد دارند پسرخوانده مثل پسر انسان است و همسرش مثل عروس انسان. پس نباید با همسر پسرخوانده ازدواج کرد. آنها این حکم را از پیش خود ساخته و پرداخته‌اند و هیچ دلیل محکمی برای آن ندارند. لذا خداوند ورود کرده و به شدت با این سنت جاهلی مقابله می‌کند. البته برای پیامبر سنگین است و ناراحت کننده. بسیار سخت است که پیامبر باشی و به فساد اخلاقی متهم بشوی. اما خدا به پیامبر دستور می‌دهد که این ازدواج توسط خدا رقم خورده و باید آن را علنی کرد:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾^۱

ترجمه: به یاد آور که به آن کس که خدا به او نعمت داد، و تو نیز به او احسان کردی گفتی: همسرت را بر خلاف میل نگه دار، و از خدا بترس، (با اینکه تو از پیش می دانستی، که سر انجام و بر حسب تقدیر الهی او همسرش را طلاق می دهد و تو باید آن را بگیری) تو آنچه در دل داشتی، و می دانستی خدا بالآخره آشکارش خواهد کرد، از ترس مردم پنهان کردی، و خدا سزاوارتر است به اینکه از او بترسی، پس همین که زید بهره خود از آن زن گرفت، و طلاقش داد، ما او را به همسری تو در آوردیم، تا دیگر مؤمنان نسبت به همسر پسر خوانده های خود وقتی مطلقه می شوند دچار زحمت نشوند، و آن را حرام نپندارند، و امر خدا سرانجام شدنی است.

این یک نمونه از فشارهای اجتماعی به سبب خرافات و باورهای جاهلی است. بسیاری از باورهای غلط جامعه بسیار کوچکتر از این مورد هستند. باورهایی مثل میزان مهریه و سطح جهیزیه و مراسم ازدواج و مانند آن. مواردی که به راحتی جلوی ازدواج و تشکیل خانواده را گرفته و نمی گذارد محبوب ترین کانون الهی، بنا شود. شکستن باورهای غلط و سنت های جاهلی اگرچه سخت ولی قابل اجراست. ترس از مردم اگرچه در ظاهر امر، سنگین است ولی ترس از خدا به واقع سنگین تر و مهم تر است. لذا می فرماید: وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ. اگر کسی از خدا بترسد خدا از او پشتیبانی می کند و همه از او خواهند ترسید. در ادامه ی همین سوره ی مبارک احزاب آمده است:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۵



کسانی که رسالت‌های خدا را ابلاغ می‌کنند، و از او می‌ترسند، و از احدی به جز خدا نمی‌ترسند، و خدا برای حسابرسی کافی است.

یا در جای دیگر می‌فرماید:

﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

آیا از آنها (کافران) می‌ترسید در حالی که پس الله، سزاوارتر است که از او بترسید اگر شما از مومنان باشید.

شرط امیدواری به وعده‌ی الهی و نترسیدن از سنت‌های غلط اجتماعی، داشتن ایمان به پروردگار و کلام اوست.

با بررسی این موارد می‌توان به وضوح دریافت که برای تشکیل خانواده و ازدواج آسان و سالم، هیچ چیز نمی‌تواند مانع باشد. با توکل بر خدا و ایمان به کلام او، همه‌ی موانع، مرتفع خواهد شد و اهداف بلند دست‌یافتنی خواهند گشت.

